

زان وفادارن و یاران یاد باد!

به مناسبت هشتم تیر
سالروز جان باختن حمید اشرف و
ده فدائی دیگر

صفحه ۱۵

مروری بر نتایج انتخابات

خرداد ۸۰

صفحه ۳

انتخابات و اپوزیسیون

• تداوم روند قطبی شدن عملاً جاری و مشخص تر شدن صف بندیهای سیاسی در داخل و خارج کشور، وظایف پیش روی عناصر، نیروها و جریانات اپوزیسیون دموکراتیک و چپ را دو چندان گسترده و دشوار می سازد. جبهه مخالفی که اکنون با وضوح بیشتری در داخل سر برآورده است و، در صورت ادامه شرایط حاکم، باز هم بر وسعت و وزن آن خواهد افزود، نیرویی است که فقدان سازماندهی و تشکل، ویژگی بارز آن، و ضمناً خطر بزرگی برای آینده آن، محسوب می شود.

• نیروهای اپوزیسیون چپ و دموکراتیک باید بتوانند بر رخوت و پراکندگی خود چیره شده، صفوف خود را متحد کنند و مجموعه توان و نیروی خود را با جنبش اجتماعی جاری توده ها پیوند زده و فریاد آزادیخواهی و عدالت طلبی را رساتر کنند.

صفحه ۵

نسل جدید الجزایر، با مطالبات

دموکراتیک و عدالت طلبانه خود

به پا خاسته است!

الجزایر کنونی، شبیه ایران، کشوریست با ترکیبی جوان؛ حدود نصف جمعیت آن زیر بیست و پنج سال سن دارند. بنابراین مانع تنها با الجزایر دوران استقلال روبرو نیستیم، بلکه با همان الجزایری نیز روبرو نیستیم که به هنگام ابطال انتخابات در سال ۱۹۹۹ بود، و اتفاقاً همین نیروی جوان است که این روزها به خیابان می ریزد و خواسته های خود را چون آزادی، امنیت، عدالت، حکومت قانون، و نان و کار، فریاد می کند.

صفحه ۲۲

۱۸ تیر ۱۳۷۸ آغازگر جنبشی مستقل



زمانی که در شامگاه ۱۸ تیر ۱۳۷۸ تعدادی از دانشجویان خوابگاه امیرآباد تهران، در اعتراض به بسته شدن روزنامه سلام، از خوابگاه به سمت دانشگاه تهران راهپیمائی کردند، هرگز فکر نمی کردند که این حرکت سر آغاز واقعه ای باشد که شش روز فضای سیاسی ایران را تحت شعاع خود گیرد و نقطه عطفی در تحولات سیاسی ایران در دهه اخیر باشد.

۱۸ تیر ۱۳۷۸ یک اتفاق تنها نبود. ادامه مبارزه مردم به ویژه دانشجویان و جوانان، پرچم داران مبارزه برای آزادی و دموکراسی در ایران، برای گسترش دموکراسی و به عقب راندن ارتجاع بود. مبارزه ای که از سالها قبل تشدید شده بود و در ۲ خرداد ۱۳۷۶ در سطح یک همه پرسی عمومی، خود را به نمایش گذاشت. از فاصله دوم خرداد ۱۳۷۶ تا ۱۸ تیر ۱۳۷۸ روند مبارزه مردم بر علیه استبداد و ارتجاع سرعتی بسیار یافت و مردم از هر واقعه و حادثه ای برای تاکید مجدد بر خواست آزادی و دموکراسی استفاده می کردند. بقیه در صفحه ۲

مصاحبه با مصطفی مدنی پیرامون انتخابات ریاست جمهوری

مسئله کلیدی به کرسی نشاندن حق فرد است

• من ۱۴ میلیون رأی نداده را در کنار ۲۱ میلیون رأی دهنده، گویاترین پیام جامعه به اصلاح طلبان حکومتی می دانم و آنرا بسیار مثبت تر از به فرض ۳۰ میلیون رأی برای آقای خاتمی ارزیابی می کنم.

صفحه ۹

دیدگاهها

□ شاپور بهرامی: اگر قصد کنیم که راه بیفتیم، "راه که بیفتیم

ترسمان می ریزد"

صفحه ۱۲

آزادی و دموکراسی در ایران با قانون اساسی فعلی ناممکن است

صفحه ۱۴

صفحه ۱۶

صفحه ۱۷

صفحه ۱۹

"فرار از مجازات" ادامه می یابد؟

چه کسی تعیین می کند، ولی فقیه یا مردم؟

تجمع خانواده های زندانیان سیاسی

در مقابل دفتر سازمان ملل در تهران

مردم در این دو سال همچنان از امکانات قانونی، هر چند بسیار محدود، برای نشان دادن اعتراض خود بهره بردند. شکست سخت جناح خامنه ای در انتخابات مجلس و همچنین انتخابات اخیر ریاست جمهوری بیانگر اوج نارضایتی مردم است.

اما علیرغم این نارضایتی و علیرغم حرکت های پراکنده ای که ظرف این دو سال تشدید شده است، جنبش آزادی خواهانه مردم با موانع اساسی روبرو است. حرکت های صنفی در این دو سال بسیار بوده است. این قبل از هر چیز ناشی از گسترش بحران اقتصادی و فشار طاقت فرسای گرانی و بیکاری بر دوش مردم بویژه کارگران و حقوق بگیران می باشد. اما این مبارزات پراکنده و متشدد است. مهمترین مسئله این است که امروز باید راهی برای متشکل شدن مردم یافت. راهی که مبارزات پراکنده را هماهنگ کند. سازمانیابی جنبش اعتراضی اهمیت اساسی دارد.

جنبش اعتراضی زمانی می تواند موثر عمل کند که یکپارچه و هماهنگ خواسته های خود را طرح کرده، در مقابل تهاجم حکومت مقاومت کند و تداوم مبارزه را تضمین نماید. برای انجام این مهم باید ظرف یا ظرف هائی که که جنبش اعتراضی مردم بتواند در آن شکل گیرد، بوجود آید.

در چند سال گذشته علیرغم گسترش جنبش سیاسی مردم و ابعاد وسیعی که یافت، ولی متأسفانه سازمانهای مستقل توده ای در حد این جنبش شکل نگرفته اند. اگر چه چند سازمان مستقل دانشجویی بوجود آمده ولی اینها هنوز بسیار محدود و بدون ارتباط با دیگر بخشهای مبارزه توده ای همچون کارگران و زحمتکشان و یا زنان و دیگر اقشار هستند.

روند شکل گیری سازمانهای مستقل باید نه تنها ادامه یافته بلکه تشدید شود. جنبش روشنفکری ایران و سازمانهای چپ و دمکراتیک باید در تماس مستقیم با جنبش توده ای، در شکل گیری سازمانهای مستقل مردم یاری رسانند.

فعال " محور حرکت سیاسی تاکذونی این جناح قرار گرفت. این سیاست زمینه های قانونی حرکت اعتراضی مردم را محدود کرد و این امکان را به جناح خامنه ای داد تا با دست بازتری سرکوب جنبش آزادی خواهانه را در دستور روز خود قرار دهد. دستگیری فعالین دانشجویی، حمله به تجمعات آنها، حمله به برنامه های سخنرانی در دانشگاه ها، ربودن دانشجویان و فعالین سیاسی آنها در خیابان، محاکمات فرمایشی و محکومیت های طولانی مدت. از ۱۸ تیر ۱۳۷۸ به این سو ادامه دارد.

در عرصه مطبوعات بستن روزنامه ها تنها به روزنام سلام ختم نشد. بلکه این تنها آغاز راه بود. در این دو سال نزدیک به پنجاه روزنامه و نشریه تعطیل و از ادامه انتشار آنها جلوگیری شده است. بسیاری از روزنامه نگاران دستگیر و محاکمه شده و روانه زندان شده اند. دستگاه قضائی جمهوری اسلامی که تحت کنترل جناح خامنه ای است، به خط مقدم حمله این جناح آمد. برگزاری محاکمات فرمایشی محکوم کردن دانشجویان و روزنامه نگاران و فعالین سیاسی به اتهامات واهی از یک سو و تبرئه و آزاد کردن مهاجمین و جانیانی که به کوی دانشگاه حمله کردند و یا رسیدگی به پرونده قتل های زنجیره ای و محاکمه چند مامور دست چندم، بدون روشن کردن چهره آمرین این جنایت ها و دستگیری فعالین ملی - مذهبی به اتهام واهی براندازی، زیر پوشش قانون انجام شده است.

به روشنی می توان گفت که ۱۸ تیر ۱۳۷۸ نقطه اوج ظرفیت های حکومت اسلامی برای مبارزات آزادیخواهانه مردم در چارچوب قانون بود. این جنبش به همه جناح های حکومت نشان داد که نیروی اعتراض در جامعه آنچنان قوی است که بالقوه از پتانسیل تبدیل شدن به یک جنبش سراسری برخوردار است. همین از این رو است که تهاجم گسترده جناح خامنه ای با عقب نشینی مداوم و سیاست سازشکارانه جناح اصلاح طلب تقویت شد و جو اختناق و سرکوب را تشدید کرد.

۱۸ تیر ۱۳۷۸

آغازگر جنبش مستقل

جناح اصلاح طلب حکومتی، که با تکیه بر رای مردم به بخشی از قدرت دست یافته بود، سیاست فشار از پائین برای عقب راندن هرچه بیشتر جناح خامنه ای و کسب امتیازات بیشتر را دنبال می کرد. از این رو این دو سال غلیان و جوش و خروش بسیاری فضای سیاسی جامعه را در بر گرفته بود. راهپیمائی تعدادی از دانشجویان کوی دانشگاه در شامگاه ۱۸ تیر ۱۳۷۸ نیز می توانست از نوع همان حرکت های توده ای آن روزها باقی بماند اگر برخورد نیروی انتظامی آنگونه نبود که صورت گرفت.

برخورد شدید و بی اندازه نیروی انتظامی با این راهپیمائی را نباید یک اقدام خودسرانه مامورین یا فرمانده آنها ارزیابی کرد. جناح خامنه ای بازنده اصلی تحولات سیاسی سال های گذشته مترصد آن بود تا با حمله به جنبش آزادیخواهانه مردم، فضای جامعه را به قبل از ۲ خرداد ۱۳۷۶ برگرداند. این تهاجم سر آغاز یورش همه جانبه جناح خامنه ای به جنبش مردم بود که تا به امروز ادامه دارد.

مقاومت سرسختانه دانشجویان در مقابل حمله نیروی انتظامی به خوابگاه و گسترش این مقاومت به شهرستان ها و همدلی مردم با دانشجویان به این واقعه ابعاد ملی بخشید و نشان داد که به چه سرعت نیروی اعتراض می تواند سراسری شود. همین نمایش قدرت، جناح اصلاح طلب درون حکومت را به وحشت انداخت. وحشتی که تا به امروز ادامه دارد. حاصل این ترس این شد که در لحظه با سرکوب جنبش دانشجویی موافقت کردند، سیاست فشار از پائین جای خود را به سیاست چانه زنی در بالا داد و شعار " آرامش

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

مروری بر نتایج انتخابات خرداد ۸۰

کشور، در آستانه انتخابات مجلس ششم، (در ۲۹ آذر ۱۳۷۸)، نسبت به سوءاستفاده از این قبیل شناسنامه‌ها در انتخابات هشدار داد. واقعیت وجود چندین میلیون شناسنامه بدون صاحب، و سوءاستفاده از آنها در انتخابات، و یا در کارهای دیگر، هرچه باشد تخمین تأثیر احتمالی آن بر تعداد واجدین شرایط و یا میزان مشارکت در انتخابات، در حال حاضر میسر نیست.

میزان مشارکت

برپایه اطلاعاتی "ستاد انتخابات کشور"، مستقر در وزارت کشور، تعداد کل شرکت‌کنندگان در انتخابات ۱۸ خرداد، در داخل و خارج کشور، بالغ بر حدود ۲۸ میلیون و ۱۶۰ هزار نفر بوده است. تعداد رأی‌دهندگان داخل کشور، طبق همان اطلاعات، حدود ۲۸ میلیون و ۸۶ هزار نفر بوده است. براین اساس، و با فرض ۴۲/۱۷ میلیون نفر جمعیت واجد شرایط، میزان مشارکت در این انتخابات، در داخل کشور، ۶۶/۶ درصد است. هرگاه تعداد واجدین شرایط را بیشتر از رقم فوق بدانیم، طبعاً میزان مشارکت هم، به همان نسبت، پائین می‌آید.

در انتخابات دوم خرداد ۷۶، آمار شرکت‌کنندگان حدود ۲۹ میلیون و ۷۶ هزار نفر، و بر مبنای ۳۳ میلیون نفر واجدین شرایط، میزان مشارکت نزدیک به ۹۰ درصد اعلام شده بود. اما چنان که بعداً بر همگان نیز آشکار گردید، هر دو رقم مبنای این محاسبه نادرست بوده و، در واقع، وزیر کشور جناح شکست خورده آن انتخابات می‌خواست است، دست کم، رقم "بیسابقه" مشارکت در انتخابات را به عنوان "موفقیت" وزارتخانه خود قلمداد کند، جدا از این که این رقم بالای مشارکت، به عنوان "بیعت" مجدد مردم با نظام حاکم تلقی شده و می‌شود. در وهله اول، همانطور که اشاره کردیم، معلوم شد که جمعیت واجد شرایط بیش از رقم مذکور و حدود ۳۵ میلیون نفر بوده است. بعد از آن، گزارشهای مربوط به تقلبات وسیع در برخی از استانها و خصوصاً استان لرستان، و ریختن آرای قلابی به نام نامزد بازنده اصلی (ناطق نوری) منتشر و آشکار شد که نه رقم ۷/۲ میلیون رأی ناطق نوری صحت دارد و نه رقم کل ۲۹ میلیون رأی. در هر حال، آنچه که در

در همان روزها، برخی دیگر از روزنامه‌ها، در لابلای گزارشهای خود، واجدین شرایط شرکت در این انتخابات را حدود ۴۲/۷ میلیون نفر نوشتند. اما خبرگزاری "دانشجویان" (ایسنا)، ضمن اعلام نتایج انتخابات از قول وزارت کشور، مجموع دارندگان حق رأی در داخل کشور را حدود ۴۲/۱۷ میلیون نفر گزارش داد.

در انتخابات دوم خرداد ۷۶، وزارت کشور تعداد حائزین شرایط را حدود ۳۳ میلیون نفر اعلام کرده بود. لکن گزارشهای بعدی منتشر شده در مطبوعات حکومتی حاکی از آن بود که این تعداد، در آن هنگام، نزدیک به ۳۵ میلیون نفر و حتی بیشتر، بوده است. تعداد افرادی که در فاصله چهار سال گذشته به سن قانونی رأی دادن رسیده‌اند (که در انتخابات اخیر به "رأی اولی‌ها" موسوم شدند) و بالاخره، با احتساب درگذشتگان، میزان افزایش واجدین شرایط نسبت به انتخابات قبلی، نیز، از مسایل مورد بحث و مجادله بود؛ بعضی از تحلیلگران تعداد "رأی اولی‌ها" را بین شش تا هشت میلیون نفر تخمین می‌زدند و برخی دیگر بر آن بودند که با توجه به هفت میلیون نفر دارندگان حق رأی جدید، و ۱/۵ میلیون نفر درگذشتگان، در مجموع ۵/۵ میلیون نفر به حائزین شرایط افزوده شده است. اما خود آمار وزارت کشور (۴۲/۱۷ میلیون) بیانگر آن بود که، هرگاه مبنای ۳۵ میلیون صحیح بوده باشد، طی این چهار سال بیش از هفت میلیون جوان به جمعیت واجد شرایط پیوسته است. ارقام رشد و توزیع سنی جمعیت کشور نیز مؤید آنست که تعداد واجدین شرایط بایستی بیش از ۴۲ میلیون نفر باشد.

در ارتباط با این مسئله، روزنامه رسالت، طبعاً با انگیزه ایجاد خدشه در نتایج انتخابات، موضوع پنج میلیون "شناسنامه بی صاحب" را مطرح ساخت. لکن این موضوع نیز در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی بیسابقه نیست. چنان که مثلاً خود رئیس سازمان ثبت احوال

انتخاب مجدد محمد خاتمی به ریاست جمهوری اسلامی، در هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، در ۱۸ خرداد ۱۳۸۰، نتیجه‌ای بود که، در وضعیت موجود، اکثریت قریب به اتفاق جریانات و تحلیلگران سیاسی آن را پیش‌بینی می‌کردند. آنچه در این میان، بیشتر جالب توجه و مورد بحث بود، میزان مشارکت در این انتخابات و ترکیب و توزیع آرای اخذ شده بود. در اینجا می‌خواهیم، بر مبنای آمار و اطلاعات موجود، نگاهی به نتایج این انتخابات بیندازیم و آنها را، حتی‌الامکان، با نتایج انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ مقایسه کنیم.

پیش از هر چیز، باید یادآور شویم که نه تنها داده‌های آماری کافی و به موقع در این زمینه منتشر نمی‌شود بلکه بسیاری از ارقام و آمارهای رسمی نیز مبنای درست و یا قابل اتکائی ندارند. در زمینه انتخابات نیز، مانند زمینه‌های فراوان دیگر، استخراج و ارائه آمارها غالباً دستخوش دعوها و رقابتهای جناحهای حکومتی شده و کار بررسی دقیق و واقع‌بینانه رویدادها و تحولات را بسیار دشوار می‌سازد. نبود نهادها و ناظران مستقل در جریان برگزاری انتخابات نیز، امکان دسترسی به منابع دیگر جهت کنترل و سنجش داده‌های رسمی را منتفی می‌کند. در چنین وضعیتی، چاره‌ای جز استناد به آمار و اطلاعات حکومتی نیست، با اینهمه می‌کوشیم که، در هر جایی که میسر باشد، از شواهد و قرائن دیگر نیز برای تکمیل، تصحیح و یا نقد اطلاعات موجود استفاده کنیم.

واجدین شرایط

نخستین مشکل آماری آنجا بروز می‌کند که بخواهیم تعداد واقعی افراد واجد شرایط شرکت در انتخابات را بدانیم. این مسئله که در انتخابات گذشته نیز وجود داشته، در انتخابات اخیر هم یکی از موضوعات مورد مجادله جناحهای رقیب بوده است. پیش از برگزاری انتخابات، روزنامه کیهان، جمعیت واجد شرایط یعنی مجموع افراد دارای پانزده سال تمام و بیشتر (متولدین پیش از ۱۸ خرداد ۱۳۶۵) را بالغ بر ۴۴/۵ میلیون نفر اعلام داشت. وزارت کشور این رقم را نادرست دانست بدون آنکه تعداد واقعی رأی‌دهندگان را اعلام کند.

بیانگر شکست فضاخت بار دیگری برای خامنه‌ای و جناح وابسته به اوست.

نفر دوم بعد از خاتمی، در فهرست ده نامزد تأیید شده توسط شورای نگهبان برای این انتخابات، احمد توکلی است. مجموع آرای وی حدود چهار میلیون و ۲۸۷ هزار، یعنی حدود ۱۵/۶ درصد آرای ریخته شده اعلام گردیده است. توکلی کاندیدای اصلی غالب دستجات و نهادهای جناح رقیب خاتمی بوده، و اگرچه رسماً و علناً بدین عنوان معرفی نشده بود ولی در مناسبات و مراودات غیررسمی و خصوصی، به منزله نامزد "اصلاح" مطرح گردیده بود. نفر بعدی علی شمخانی، وزیر دفاع کابینه خاتمی، است که گفته می‌شود به منظور جلب آرای بخشی از افراد سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی و ارتش، و یا جلوگیری از ریختن آرای آنها به خاتمی، به میدان آورده شده بود که او هم نهایتاً بیش از ۷۳۵ هزار رأی و یا حدود ۲/۶ درصد آراء را به دست نیاورد. میزان آرای بقیه کاندیداها بسیار اندک و کمتر از یک درصد کل آرای اخذ شده بوده است. مجموع آرای هشت رقیب خاتمی (به غیر مصطفی هاشمی طبا) از حدود ۲۱ درصد کل آرای مأخوذه تجاوز نمی‌کند. علی فلاحیان، وزیر اسبق اطلاعات رژیم که در ارتباط با پرونده دادگاه میکونوس و ترورهای دیگر، تحت پیگرد قضائی بین‌المللی است، به عنوان یکی دیگر از نامزدهای تأیید شده این انتخابات، با حدود ۵۵ هزار رأی در ردیف نهم قرار گرفته است.

این رقم می‌تواند به صورت شاخصی تقریبی از تعداد مأموران اطلاعاتی و امنیتی رژیم هم در نظر گرفته شود. چه در جریان انتخابات مجلس ششم نیز (که فلاحیان از حوزه اصفهان کاندیدا شده و با ۲۸ هزار رأی در ردیف ماقبل آخر قرار گرفته بود) فاش شد که "برخی از پرسنل نهادها" برای رأی دادن به وی تحت فشار قرار گرفته‌اند.

افزایش تعداد و سهم آرای خاتمی در این انتخابات نسبت به انتخابات گذشته و در قیاس با رقیبان اصلی، اگرچه پیروزی انتخاباتی وی را در مقابل جناح خامنه‌ای مسجل می‌سازد، ولی شکست او را از جنبه‌ای دیگر، پوشیده نمی‌دارد:

بقیه در صفحه ۸

در مورد کافی نبودن تعداد صندوقهای رأی‌گیری، به فرض صحت این ادعا، دو بار تمدید مهلت اخذ رأی به وسیله خود وزارت کشور، تأثیرات منفی احتمالی ناشی از آن را جبران کند. وانگهی، تقلاها و کارشکنیهای ارگانهای جناح غالب (مثلاً صدور اطلاعیه‌های مربوط به وقوع تخلف در روز رأی‌گیری توسط شورای نگهبان) چنان که در موارد متعدد مشاهده شده است غالباً نتیجه معکوس به بار آورده و به زیان خود این جناح تمام می‌شود. علل و عوامل واقعی کاهش نسبت مشارکت نیازمند بررسی دیگری است که مورد نظر این نوشته نیست.

آرای باطله

تعداد کل آرای سفید و باطله، در انتخابات اخیر، حدود ۴۸۴ هزار رأی اعلام شده است. بدین ترتیب، تعداد کل آرای صحیح اخذ شده در داخل و خارج کشور، بالغ بر حدود ۲۷ میلیون و ۶۷۵ هزار رأی بوده است. در انتخابات قبلی ریاست جمهوری، جمع آرای باطله و سفید نزدیک به ۲۴۱ هزار رأی اعلام شده بود.

ترکیب آراء

تعداد و نسبت آرای محمد خاتمی در انتخابات ۱۸ خرداد نشانگر پیروزی چشمگیر شخص وی و طرفداران او، در برابر جناح رقیب است. هرچند که، در قالب شرایط و انتخابات موجود، تردیدی در انتخاب مجدد وی نبود، ولی چگونگی این انتخاب و ترکیب آراء، از حساسیت و اهمیت خاصی برای جناحهای متخاصم برخوردار بود.

در انتخابات اخیر، خاتمی با کسب حدود ۲۱ میلیون و ۶۵۹ هزار رأی از شعب داخل و خارج کشور یعنی حدود ۷۷ درصد مجموع آرای اخذ شده، جایگزین خود در مسند ریاست جمهوری شد. این مسند را خاتمی، چهار سال پیش با حدود ۲۰ میلیون و ۷۸ هزار رأی، معادل ۶۹ درصد کل آرای مأخوذه، به دست آورده بود. مجموع آرای رقبای خاتمی، در انتخابات پیشین، حدود ۸/۷ میلیون رأی اعلام شده بود، در حالی که کل آرای رقیبان وی در انتخابات اخیر اندکی بیش از شش میلیون رأی بوده است. این ارقام

ماههای اخیر راجع به میزان مشارکت در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، توسط اکثر مفسران و مطبوعات حکومتی عنوان شده، رقم ۸۳ درصد است. هرچند که در مشارکت گسترده مردم در آن انتخابات، بر مبنای شواهد و قرائن موجود، تردیدی وجود ندارد ولی مبنای محاسبه این رقم نیز روشن نیست.

درباره انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری هنوز گزارشهای مستندی در مورد تخلفات و تقلبات انتخاباتی و تأثیر احتمالی آنها بر تعداد آراء و میزان مشارکت، منتشر نشده و شورای نگهبان نیز در اطلاعیه ۳۰ خرداد خود "تخلفات انتخاباتی واصله از سراسر کشور را در سرنوشت کلی انتخابات مؤثر ندانسته" و "صحت" آن را تأیید نموده است. در هر صورت، با پذیرش نسبتهای ۸۳ درصد و ۶۶ درصد، می‌توان دید که مشارکت واجدین شرایط در انتخابات اخیر، در مقایسه با انتخابات چهار سال پیش، حدود هفده درصد افت کرده است.

تعداد غایبین

بر مبنای ارقام رسمی، مجموع افراد دارای حق رأی، در داخل کشور، که از شرکت در انتخابات امتناع کردند، حداقل چهارده میلیون نفر و یا حدود یک سوم جمعیت واجد شرایط بوده است. تعداد غایبین در انتخابات دوم خرداد، براساس همان ارقام، بین چهار تا شش میلیون نفر و نسبت آنها به کل حائزین شرایط، حدود هفده درصد بود. بدین ترتیب، کاهش میزان مشارکت، و یا افزایش تعداد و نسبت کسانی که از شرکت در انتخابات خودداری کرده‌اند، یکی از نتایج و ویژگیهای مهم انتخابات ۱۸ خرداد محسوب می‌شود.

مسئولان وزارت کشور و برخی از مطبوعات طرفدار جناح خاتمی در هفته‌های گذشته کوشیده‌اند که کاهش نسبت مشارکت مردم در این انتخابات را به کاهش صندوقهای اخذ رأی و یا انواع دیگر کارشکنیهای شورای نگهبان، صدا و سیما، جمهوری اسلامی و سایر نهادهای وابسته به جناح خامنه‌ای، نسبت دهند. ولی چنین توجیهی یا با واقعیت انطباق ندارد و یا به تنهایی نمی‌تواند افت چشمگیر میزان مشارکت را توضیح دهد. به طوری که مثلاً

انتخابات

و

اپوزیسیون

انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری در ۱۸ خرداد، و انتخاب دوباره محمد خاتمی، جدا از نتایج بلاوسطه‌ای که برای جناح‌های درگیر رژیم در بر دارد، نمایانگر برخی روندهای مهم جاری درون جامعه بوده و از این لحاظ نیز، می‌تواند نکات و مسایل قابل توجهی را برای مجموعه نیروهای اپوزیسیون، خصوصاً اپوزیسیون دموکراتیک و چپ، روشن سازد. در واقع، در کنار و یا در پیوند با آنچه که در "بالا" می‌گذرد، چیزهایی هم در "پائین" جریان دارد که در شرایط حاضر، انتخابات نیز به عنوان یک شاخص، هرچند تقریبی و یکجانبه (به نفع رژیم)، می‌تواند آنها را آشکار و بارزتر نماید.

نتایج انتخابات اخیر، به نوبه خود، بیانگر آنست که روند جبهه‌بندی‌های سیاسی سرعت و

شدت بیشتری یافته است. در پی تغییر و تحولات ۷-۶ سال گذشته و بویژه با انتخاب محمد خاتمی در دوم خرداد ۱۳۷۶، صف‌بندی‌های تازه‌ای، چه در درون حکومت و چه در رابطه مردم با حکومت، شکل گرفتند. این صف‌بندی‌های سیاسی، چنان که از نتایج انتخابات ۱۸ خرداد برمی‌آید، در فاصله چهار سال اخیر تغییرات قابل ملاحظه‌ای را متحمل گردیده و بیش از پیش متمایز و برجسته‌تر شده‌اند.

جناح خامنه‌ای، که علاوه بر محافظت از موقعیت فردی خویش به عنوان ولی فقیه مطلق‌العنان، خواهان حفظ وضع موجود و ادامه سلطه رژیم جمهوری اسلامی به شیوه بیست سال گذشته است، در این انتخابات با شکست سخت دیگری روبرو گردید. رویگردانی و نفرت نسبت به این جناح در ۱۸ خرداد هم ابعاد وسیع‌تری را آشکار ساخت: مجموع آرای ثبت شده به

نام نامزدهای این جناح، مطابق آمارهای رسمی، که در انتخابات چهار سال پیش ۸/۷ میلیون بوده به ۶ میلیون رأی کاهش یافت و سهم آن از مجموع دارندگان حق رأی (افراد بالاتر از پانزده سال) از ۲۵ درصد به ۱۴ درصد سقوط کرد. نباید فراموش کرد که این نتایج، محصول یک انتخابات ضددموکراتیک و تحت نظارت "استصوابی" شورای نگهبان رژیم است. در حالت فرضی برگزاری انتخاباتی دموکراتیک و یا نیمه دموکراتیک در جمهوری اسلامی، مسلماً رویگردانی مردم از این جناح وسیع‌تر و رسوایی آن افزون‌تر می‌بود. دار و دسته خامنه‌ای، به خاطر



ترس از رسوایی عریانتر، از معرفی و حمایت رسمی یک کاندیدای اصلی از میان سرمداران جناح خویش، خودداری کردند و، در عوض، خواستند که "جنس" خود را جور کنند تا آرای "بازاری"، سپاهی، بسیجی و امنیتی‌ها و را برای خود تأمین نمایند. اما این تاکتیک نیز چندان مؤثر نیفتاده و مانع از شکست سنگین آن نگردید. گذشته از قشر محدود نیروهای مذهبی متعصب که هنوز "تکلیف شرعی" را راهنمای عمل سیاسی خود نیز می‌پندارند، بخش بزرگی از رأی‌دهندگان به این جناح را عناصر بسیجی و افراد جیره‌گیر (از ارگانها و بنیادهای گوناگون نظیر کمیته امداد و بنیاد مستضعفان و جانبازان) تشکیل می‌دهند که در مواقع ضروری، مانند انتخابات و تظاهرات فرمایشی، سازماندهی و بسیج می‌شوند و چه بسا که به خاطر "تکلیف اداری" و یا اجبار معیشتی در این کارها مشارکت می‌کنند. با توجه به این ملاحظات، دور از

واقعیت نیست اگر گفته شود که پایگاه سیاسی و انتخاباتی واقعی این جناح حتی از چهارده درصد نیز کمتر است.

جناح خاتمی که ضمن تلاش برای حفظ نظام جمهوری اسلامی، خواستار انجام پاره‌ای اصلاحات در شیوه مدیریت آن و در برخی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در چارچوب قانون اساسی رژیم است، توانست در ۱۸ خرداد موقعیت خود در برابر رقیب اصلی حکومتی را بسیار بهبود بخشیده و قوه مجریه را کماکان در دست خود نگهدارد. مطابق نتایج رسمی، خاتمی ۱/۵ میلیون رأی بیشتر از انتخابات ۲ خرداد کسب کرده و سهم آرای خود از کل آرای ریخته شده را نیز از ۶۹ درصد به ۷۷ درصد افزایش داد. این روند، در محدوده معین رقابت‌های درون حکومتی، ادامه و حتی تشدید روند ظاهر شده در دوم خرداد است و اصلاح‌طلبان حکومتی می‌توانند بر خود ببالند که در این دور نیز شکست سختی را نصیب رقیب و شریک حکومتی‌شان ساخته‌اند. همانطور که برخی روزنامه‌های وابسته به آنها نیز می‌نویسند، می‌توانند مدعی شوند که هرگاه بخت انتخاب خاتمی اینچنین قطعی و مسلم نبود و رقیبان هم حریف

استخواندارتری را به میدان فرستاده بودند، میزان آرای کاندیدای آنها از ۲۱/۵ میلیون هم بیشتر می‌شد. اما باید گفت که در شرایط حاکم، همین تعداد آراء نمایانگر حد نهائی و ظرفیت کامل این جناح در جلب آرای مردم بوده است: با وجود کسادى بازار انتخابات در آغاز کار، جناح خاتمی و طرفداران آن حداکثر تلاش خود را، مخصوصاً در روزهای پایانی مبارزات انتخاباتی، جهت کشاندن واجدین شرایط به پای صندوق‌های رأی و ریختن آراء به نام خاتمی به کار گرفتند. در اختیار داشتن دولت و اکثریت مجلس نیز، این بار، دست آنها را در تبلیغات و فعالیت‌های انتخاباتی بازتر کرده بود. ضمن آن که تبلیغات عوامفربیانه و یا اشکال‌تراشی‌های جناح رقیب (مثلاً حذف برخی از کاندیداهای وابسته به اصلاح‌طلبان) نیز عملاً کار آنها را در این زمینه تسهیل می‌کرد. علاوه بر اینها باید یادآور شد که، طبق همین آمار

دولتی، به اندازه "ریزش" آرای جناح رقیب هم اصلاح طلبان حکومتی قادر به جذب آرای جدید نشده‌اند.

بررسی دقیق ترکیب و تفکیک آرای ریخته شده به نام خاتمی، به دلیل نبود آمار و اطلاعات کافی، ممکن نیست. ولی براساس قرائن موجود می‌توان گفت که در این انتخابات هم، مثل انتخابات دوم خرداد، طیف رأی‌دهندگان به خاتمی متشکل از سه گروه اصلی بوده است:

اول، کسانی که طرفدار جمهوری اسلامی و در عین حال حامیان جریان‌های مختلف سیاسی درون حکومتی هستند که دولت ائتلافی خاتمی مجموعه "جبهه دوم خرداد" را تشکیل می‌دهند. اینان پایگاه سیاسی واقعی این جناح را می‌سازند. هرچند که وسعت این گروه بر ما معلوم نیست ولی می‌شود تصور کرد که در فاصله چهار سال اخیر حدود ۲/۵ میلیون نفر (جدا شده از جناح خامنه‌ای) بر آن افزوده شده باشد.

دوم، افرادی که به پیروی از منطق "انتخاب بین بد و بدتر" و برای جلوگیری از بدتر شدن اوضاع، خصوصاً در زمینه سرکوب و خفقان، به خاتمی رأی می‌دهند. این گروه، گرچه حامیان جدی خاتمی و دستجات وابسته به او، محسوب نمی‌شوند ولی بعضاً توهماتی نسبت به توان و عملکرد آنان، از جمله در مورد انجام برخی اصلاحات، دارند و در همین حال، چشم‌انداز روشن و آلترناتیو مؤثری را هم نمی‌بینند. ناتوانی دولت خاتمی و اکثریت مجلس ششم در پیشبرد اصلاحات موعود، طبعاً بخشی از این گروه اجتماعی را سرخورده کرده، به طوری که حتی مطبوعات اصلاح‌طلبان حکومتی نیز از آرای "مردد" و "انتقادی" در انتخابات اخیر سخن به میان می‌آورند.

سوم، کسانی که نه به خاطر حمایت و یا توهم نسبت به خاتمی، بلکه به دلیل جلوگیری از انتخاب رقیبان وی (و نهایتاً قبضه کامل قدرت به وسیله جناح خامنه‌ای) رأی خود را به او می‌دهند. آرای این گروه که زیر عنوان آرای "منفی" و یا "سلبی" شناخته شده در این انتخابات هم مؤثر بوده، چنان که در سایر انتخابات سالهای اخیر هم نشانه‌های آن به روشنی مشاهده شده است.

برآورد این که کدام گروه‌ها و یا چه نسبتی از کسانی که چهار سال پیش به خاتمی رأی داده ولی در ۱۸ خرداد از شرکت در انتخابات امتناع کرده‌اند، بسیار دشوار است. همینقدر می‌توان حدس زد که، با فرض پیوستن ریزش ۲/۵ میلیونی جناح غالب به جناح اصلاح طلبان، دست‌کم یک میلیون نفر از افرادی که در دوم خرداد به خاتمی رأی داده بودند، این بار رأی نداده‌اند. همچنین اگر بپذیریم که پنج میلیون نفر از جوانانی که طی چهار سال اخیر به سن رأی دادن رسیده‌اند، به خاتمی رأی داده‌اند (که چندان دور از انتظار نیست) باید قبول کنیم که به همان تعداد نیز از رأی‌دهندگان به خاتمی در دوم خرداد، در انتخابات اخیر به وی رأی نداده و اساساً در انتخابات شرکت نکرده‌اند.

اگر شکست دار و دسته خامنه‌ای در این انتخابات، کاملاً روشن و قطعی و بدون هرگونه "اما و اگر" است، پیروزی جناح خاتمی دوپهلوی و متناقض به نظر می‌رسد. با وجود این که تعداد و سهم آرای خاتمی در ۱۸ خرداد، نسبت به ۲ خرداد، بالا رفته ولی نسبت آرای او به کل دارندگان حق رأی پائین آمده است. در انتخابات گذشته، خاتمی ۵۷ درصد آرای واجدین شرایط را کسب کرده بود اما در انتخابات اخیر نتوانسته است بیش از ۵۱ درصد آنها را به دست آورد. در این عرصه، افت شدید سهم جناح رقیب (از ۲۵ درصد به ۱۴ درصد) موجب ازدیاد حصة اصلاح طلبان حکومتی نشده و بلکه سهم خود اینها نیز کاهش یافته است. آنچه در اینجا افزایش یافته است نسبت کسانی است که در انتخابات شرکت نکرده‌اند.

براساس آمارهای رسمی، در انتخابات گذشته حدود شش میلیون نفر (۱۷ درصد کل دارندگان حق رأی) شرکت نکرده بودند ولی در انتخابات ۱۸ خرداد بیش از ۱۴ میلیون نفر (۳۳ درصد کل) از شرکت در آن خودداری کرده‌اند که با احتساب آرای باطله و سفید، این نسبت به ۳۵ درصد کل بالغ می‌شود. این نسبت، بطور عمده دربرگیرنده کسانی است که مخالف هر دو جناح و کلیت جمهوری اسلامی بوده و از شرکت در انتخابات ساخته و پرداخته آن امتناع کرده‌اند.

پیداست که خودداری از شرکت در انتخابات الزاماً به معنی مخالفت با نظام موجود نیست، چنان که در جوامعی هم که انتخابات به صورت دموکراتیک برگزار می‌شود، همواره گروه‌هایی از مردم پای صندوق‌های رأی نمی‌روند. اما متقابلاً باید گفت که در جمهوری اسلامی، چه در انتخابات اخیر و چه در انتخابات گذشته، نوعی اجبار غیررسمی برای کشاندن گروه‌هایی از افراد به پای صندوق‌های رأی وجود دارد، به طوری که بخشی از کسانی که از نظر سیاسی، اجتماعی و یا فرهنگی هیچ مؤانستی با رژیم حاکم ندارند، به خاطر مهر خوردن شناسنامه‌شان و برای پرهیز از گرفتاریها و دردسرهای آتی، در حوزه‌های رأی‌گیری حاضر می‌شوند. در هر حال، یکی دیگر از روندهای بارز عرصه سیاسی در سالهای اخیر، افزایش میزان عدم مشارکت در انتخابات از شش میلیون در ۱۳۷۶ به ۱۲ میلیون در ۱۳۷۸ (انتخابات مجلس ششم) و به بیش از ۱۴ میلیون نفر در سال جاری است. آنچه که در گیر و دار صف‌بندیهای جدید و یا در هیاهوی برندگان انتخاباتی سالهای گذشته گم شده بود، اکنون چون کوه یخی از میان دریای متلاطم سیاست سربرآورده است.

مقایسه دو تصویر:

$$(۲۵\% + ۵۷\%) = ۸۲\% \text{ رأی داده، در}$$

برابر ۱۸\% رأی نداده،

و

$$(۱۴\% + ۵۱\%) = ۶۵\% \text{ رأی داده، در برابر}$$

۳۵\% رأی نداده،

که از نگاه نه چندان دقیق دوربین انتخابات، در فاصله چهار سال، ترسیم شده است، به روشنی تداوم قطب‌بندی سیاسی در جامعه ما را نشان می‌دهد. این قطب‌بندی، هرچند که قطعاً با قطب‌بندی طبقاتی و اجتماعی پیوند دارد ولی عیناً بر آن منطبق نبوده و در مواردی نیز با آن تعارض دارد. در هر حال، این قطب‌بندی عرصه سیاسی، که پیش از هر چیز دیگر محصول ماهیت و عملکرد دو دهه رژیم اسلامی است، واقعیت آشکاری در جامعه ماست که، نه فقط انتخابات بلکه دیگر تحولات سیاسی و اجتماعی نیز (که مورد بحث این مقاله نیست) بر تداوم روند آن گواهی می‌دهند.

بزرگی برای آینده آن، محسوب می‌شود. در میان این جبهه، طبعاً می‌تواند گرایشهایی به این یا آن خط و جریان سیاسی اپوزیسیون یافت شود ولی این نیرو، به طور عمده، اکنون گوش به فرمان هیچ جریانی نیست و هیچ آلترناتیو مطمئن و مؤثری را هم در برابر خود نمی‌یابد. جریانات موجود اپوزیسیون نیز که در حال حاضر تأثیرگذاری بسیار محدودی بر تحولات سیاسی و اجتماعی دارند، در صورتی که نتوانند به چاره‌جویی اساسی بپردازند، از صفحه شطرنج سیاسی بطور کلی حذف خواهند شد.

نیروهای اپوزیسیون چپ و دموکراتیک باید بتوانند بر رخوت و پراکندگی خود چیره شده، صفوف خود را متحد کنند و مجموعه توان و نیروی خود را با جنبش اجتماعی جاری توده‌ها پیوند زده و فریاد آزادیخواهی و عدالت‌طلبی را رساتر کنند. نتایج به دست آمده از همین انتخابات ساخته و پرداخته خود رژیم، روندها و ظرفیتهای موجود در بطن جامعه جهت گسترش و تقویت مبارزه توده‌ها را آشکار می‌سازد. طبعاً عرصه مبارزه محدود و منحصر به انتخابات نبوده و نیست. جنبشهای اعتراضی جاری خود کارگران و زحمتکشان، دانشجویان، زنان، خانواده‌های زندانیان و زمینه‌های متعدد و گوناگون مبارزه سیاسی و اجتماعی در مورد ایجاد تشکلهای مستقل، دفاع از حق حیات و اشتغال، مبارزه برای آزادی بیان و اندیشه، تلاش برای برابری حقوق و رفع تبعیض و نظایر اینها را نشان می‌دهند. پیوند این مبارزات پراکنده و سوق آنها به سمت یک جنبش بزرگ اجتماعی و سیاسی، از ضرورتهای اساسی جامعه امروز ماست. نیروهای اپوزیسیون باید بتوانند بر محور اهداف اصلی این جنبش گرد هم آیند و به سهم خود در این راه تلاش کنند.

رژیم پدید نمی‌آورد. روند قطب‌بندی سیاسی نیز تداوم می‌یابد.

مجموعه نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور، و از جمله اپوزیسیون دموکراتیک و ترقیخواه، نیز فارغ از تأثیرات این قطب‌بندی نبوده‌اند و، دست‌کم، از این لحاظ بی ارتباط با تحولات داخل باقی نمانده‌اند. موضعگیری آنها درباره انتخابات ۱۸ خرداد، به نوبه خود، این قطب‌بندی را در بین جریانات اپوزیسیون دموکراتیک نیز مشخص‌تر و بارزتر کرد. در حالی که غالب این دسته از جریانات، در هنگام برگزاری انتخابات دوم خرداد، بر مبنای تحریم یا عدم شرکت در آن موضعگیری کرده بودند، در مورد انتخابات ۱۸ خرداد، تفاوت مواضع صفت‌بندی آنها کاملاً آشکار بود: جریاناتی دعوت به شرکت در این انتخابات کرده و حتی بخشی از نیروهای آنها، برای ریختن آرای خود به صندوقهای رأی در سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای جمهوری اسلامی حاضر شدند (که این نیز ادامه منطقی همان موضعگیری بود). جریاناتی دیگر فراخوان عدم شرکت و یا تحریم این انتخابات را داده و حتی بعضی از آنها حرکت‌های پراکنده‌ای را در اعتراض به ماهیت ضددموکراتیک انتخابات ۱۸ خرداد سازماندهی کردند.

این تمایز صفت‌بندیها که در ارتباط با مسئله انتخابات بارزتر شده، طبعاً محدود به این امر باقی نمانده و مسایل دیگری را نیز در بر خواهد گرفت. در هر حال، مجموعه نتایج انتخابات اخیر و مقایسه آن با انتخابات قبلی نیز، درستی موضع عدم شرکت در این انتخابات را نشان داد و در عین حال عقب ماندگی جریانات طرفدار شرکت، از تحولات جاری جامعه امروز ایران را عیان ساخت.

اما تداوم روند قطبی شدن عملاً جاری و مشخص‌تر شدن صفت‌بندیهای سیاسی در داخل و خارج کشور، وظایف پیش روی عناصر، نیروها و جریانات اپوزیسیون دموکراتیک و چپ را دو چندان گسترده و دشوار می‌سازد. جبهه مخالفی که اکنون با وضوح بیشتری در داخل سر برآورده است و، در صورت ادامه شرایط حاکم، باز هم بر وسعت و وزن آن خواهد افزود، نیرویی است که فقدان سازماندهی و تشکل، ویژگی بارز آن، و ضمناً خطر

خاتمی و طرفداران وی در دستگاه حکومتی، به منظور نجات رژیم و برای تحکیم موقعیت خویش در ساختار قدرت، برآنند که از هر طریق ممکن از این قطب‌بندی عملاً جاری جلوگیری کنند و این را هم، به دفعات، صراحتاً بر زبان آورده‌اند. آنان ضمن تلاش برای اقناع و جذب بیشتر پایگاه سیاسی جناح رقیب، از این شگرد شناخته شده نیز غافل نبوده‌اند که با ایفای نقش اپوزیسیون در موارد و موقعیتهایی، بخشی از نیروی مخالف را نیز به سمت خود کشانده و بخش باقیمانده آن را نیز عملاً خنثی و بی اثر کنند. آنها در برآوردن این قصد خویش، تا اندازه‌ای هم موفق بوده‌اند چنان که ترکیب ناهمگون گروه‌های رأی‌دهنده به خاتمی در انتخابات اخیر، و یا سردرگمی گریبانگیر بخشی از جریانات اپوزیسیون در این دوره، نشانه‌ای از آنست. با اینهمه، جناح خاتمی در تحقق هدف اصلی خود، در جلوگیری از قطبی شدن سیاسی جامعه، ناکام مانده است، زیرا که این روند، پس از درنگی کوتاه، باز هم ادامه یافته است.

در شرایط حاکم بر جامعه ما، جناح خاتمی، به واسطه موقعیت سیاسی و مقاصد خود، نقش و کارکرد ظرف واسط در میان ظروف مرتبط را دارد: این جناح کوشیده است که با جلب و سرازیر کردن نیرو از ظرف جانبی، بر ثقل خود بیفزاید. لکن این جریان نیروی سیال در جهت عکس نیز عمل می‌کند، و ظرف واسط می‌تواند ضمن جذب نیرو از یکی، نیروی خود را به ظرف دیگری سرازیر سازد. اگر این جناح قادر می‌بود که اصلاحات موعود خود را عملی سازد می‌توانست به جلب و حفظ نیرو، حتی از جبهه مخالفان نظام، امید ببندد. اما ناتوانی و ناکامی آن در پیشبرد همان اصلاحات، بخش بزرگی از نیروهای خود را نیز تدریجاً تخلیه می‌نماید. این چیز نیست که از مقایسه دو تصویر انتخاباتی بالا نیز استنباط می‌شود. هرچند که انتخاب مجدد خاتمی در ۱۸ خرداد، قدرت چانه‌زنی این جناح را تا حدودی افزایش داده و به تحکیم و موقعیت نسبی برخی دستجات آن نیز کمک می‌رساند، ولی از آنجا که این امر هیچ تغییر اساسی در ساختار قدرت مسدود و منجمد در قالب قانون اساسی

با ارسال مقاله، گزارش، خبر و عکس

اتحاد کار

را تقویت کنید

دنبالهٔ مروری بر نتایج انتخابات از صفحه ۴ در انتخابات دوم خرداد، خاتمی ۵۷ درصد آرای واجدین شرایط را کسب کرده بود، در حالی که این نسبت در انتخابات ۱۸ خرداد به ۵۱ درصد تنزل یافته است. این کاهش، خصوصاً برای اصلاح‌طلبان حکومتی که مدعی پیشبرد "توسعهٔ سیاسی" هستند، شکست مهمی محسوب می‌شود.

توزیع استانی آراء

برپایهٔ گزارشی که خبرگزاری "ایسنا"، بر مبنای آمار ستاد انتخابات کشور، دربارهٔ تعداد و ترکیب آرای انتخابات هشتمین دورهٔ ریاست جمهوری، برحسب استانها داده است، بیشترین میزان مشارکت، در استان یزد، با بیش از ۸۹ درصد، و سپس در استان سمنان با ۷۸ درصد واجدین شرایط بوده است. متقابلاً، کمترین نسبت مشارکت در استانهای آذربایجان شرقی (۵۳ درصد)، کردستان (۵۲/۴ درصد)، آذربایجان غربی (۵۶/۴ درصد)، اردبیل (۵۸ درصد) و خوزستان (۵۹/۳ درصد) بوده است. در میان ۲۸ استان کشور، بیشترین سهم آرای کاندیدای منتخب، به ترتیب در استانهای سیستان و بلوچستان (۹۰ درصد)، یزد (۸۸/۵ درصد) و هرمزگان (۸۷/۸ درصد)، و کمترین سهم آن به ترتیب در استانهای مازندران (۵۹/۴ درصد)، قم (۵۹/۸ درصد) و کهگیلویه و بویراحمد (۶۵/۶ درصد) آرای مأخوذه بوده است. همچنین بیشترین میزان آرای احمد توکلی در استانهای مازندران (۳۴ درصد) و قم (۳۳ درصد). کمترین نسبت آرای وی در استانهای سیستان و بلوچستان (۴/۹ درصد) و کردستان (۵/۷ درصد) بوده است. قابل توجه است که توکلی در ششمین دورهٔ انتخابات ریاست جمهوری (در رقابت با هاشمی رفسنجانی) بیش از ۵۰ درصد آرای استان کردستان را به نام خود کرده بود و این از اولین نشانه‌های رأی اعتراضی و سلبی شرکت‌کنندگان در انتخابات بوده است. در استان تهران، نسبت مشارکت در انتخابات حدود ۶۸ درصد، سهم آرای محمد خاتمی حدود ۷۶ درصد و احمد توکلی حدود ۱۵ درصد گزارش شده است که تقریباً در همان سطح ارقام مربوط به کل کشور است.

(شایان توجه است که آمار مندرج در گزارش "ایسنا" با آمارهای اعلام شده از سوی ستادهای انتخاباتی هرکدام از استانها، مندرج در روزنامهٔ نوروز ۲۰ خرداد، دربارهٔ استانهای گلستان، کرمان، کهگیلویه و مرکزی اختلافات قابل ملاحظه‌ای دارد که توضیحی در این زمینه تا کنون ارائه نشده است).

تهران بزرگ

نتایج انتخابات تهران در حوزه "تهران بزرگ" شامل شهر تهران، شمیرانات، شهرری و اسلامشهر، (با استان تهران اشتباه نشود)، همواره دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای بوده است که انتخابات ۱۸ خرداد نیز نمی‌تواند مستثنی از آن باشد. در این انتخابات، بر مبنای داده‌های رسمی، اندکی بیش از سه میلیون نفر شرکت کرده بودند که حدود ۲/۲۶ میلیون آنها به خاتمی و نزدیک به ۴۹۰ هزار نفر آنها نیز به توکلی رأی داده‌اند. اگرچه از لحاظ تقسیم آراء بین دو نامزد اصلی (خاتمی ۷۵ درصد و توکلی ۱۶ درصد) تفاوت‌چندانی با ارقام کل کشور ملاحظه نمی‌شود، ولی از نظر میزان مشارکت افت شدیدی در اینجا دیده می‌شود. هرگاه جمعیت واجد شرایط در تهران بزرگ را فقط پنج میلیون نفر فرض کنیم (چهار سال پیش حدود ۴/۵ میلیون نفر برآورد شده بود)، میزان مشارکت در این حوزه بیش از شصت درصد نخواهد بود و نسبت واجدین شرایط که به خاتمی رأی داده‌اند متجاوز از ۴۵ درصد خواهد شد. در انتخابات دوم خرداد، ۷۶، تعداد شرکت‌کنندگان در این حوزه حدود چهار میلیون و ۱۷۲ هزار نفر اعلام شده بود. کاهش شدید میزان مشارکت در تهران هم نشانهٔ دیگری از همان شکست جناح اصلاح‌طلبان حکومتی است که در بالا به آن اشاره کردیم. قابل توجه است که همزمان با انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس در تهران و دوازده حوزهٔ انتخابیهٔ دیگر، جهت انتخاب ۱۵ نماینده، در ۱۸ خردادماه برگزار گردید. در انتخابات میان‌دوره‌ای حوزهٔ تهران (برای انتخاب یک نماینده به جای هاشمی رفسنجانی که کناره‌گیری کرده بود)، طبق گزارش ستاد انتخابات تهران، حدود ۲/۵ میلیون نفر شرکت کرده بودند که در نتیجه، علیرضا محجوب با حدود

۶۵۸ هزار رأی انتخاب شده و به مجلس راه یافت.

آرای خارج کشور

بر مبنای آمار ستاد انتخابات کشور، مجموع آرای مأخوذه در شعب خارج از کشور، در انتخابات اخیر، نزدیک به ۷۴ هزار رأی بوده است که از آن میان حدود ۶۵ هزار رأی (۸۸ درصد) به نام خاتمی بوده است. از آنجا که هیچ تعریف مشخص و یا رقم قابل اتکائی دربارهٔ تعداد واجدین شرایط در خارج از کشور وجود ندارد، بنابراین محاسبهٔ میزان مشارکت در این مورد منتفی است.

در انتخابات گذشته، مطابق آمارهای رسمی، از مجموع حدود ۶۸ هزار برگ رأی اخذ شده در خارج از کشور، تقریباً ۵۰ هزار نفر (۷۳ درصد) به خاتمی رأی داده بودند. وزارت کشور و وزارت امور خارجهٔ رژیم تلاش وسیعی را به منظور جلب ایرانیان مقیم خارج برای شرکت در انتخابات ۱۸ خرداد انجام داده بودند، به طوری که مثلاً در بریتانیا هشت شعبه، در امارات عربی متحده پنج شعبه و در آلمان سه شعبه برای اخذ رأی دایر شده بود. همچنین برخی از احزاب و سازمانهای سیاسی ایرانی که انتخابات قبلی را تحریم کرده بودند، این بار فراخوان شرکت در انتخابات داده بودند. در نتیجه این فعل و انفعالات، برخلاف روند نزولی مشارکت در داخل کشور، تعداد شرکت‌کنندگان در خارج از کشور بالا رفته و از حدود ۶۸ هزار نفر به ۷۴ هزار نفر رسید.

نامه‌های رسیده

- دوست گرامی، ب. ریاحی، نامهٔ شما به همراه بیست دلار بابت تمدید آبونمان نشریه دریافت گردید. نامهٔ شما جهت ارسال نشریه، به بخش توزیع نشریه داده شد.

- دوست عزیز، آقای علیرضا، از ترکیه، دو نامه از شما تحت عنوانهای "دوست ترکم به من تبریک گفت؟" و "گذری بر اوضاع ایران"، در آخرین لحظاتی که نشریه زیر چاپ می‌رفت دریافت شد. در صورت امکان، در شمارهٔ بعدی بخشهایی از این دو نامه را درج خواهیم کرد.

- رفیق شرف، سوئد: پانصد فرانک فرانسه، کمک مالی شما دریافت گردید. با قدردانی از همیاری و همگامی شما.

مصاحبه با مصطفی مدنی پیرامون انتخابات ریاست جمهوری

مسئله کلیدی به کرسی نشاندن حق فرد است

پرسش - در مقاله هائی شما که قبل از انتخابات نوشتید، روی تردید مردم نسبت به خاتمی و ضرورت عبور از او صحبت کرده بودید. حال با توجه به شرکت نسبتاً وسیع مردم در انتخابات، آنرا چگونه ارزیابی می کنید و علت این شرکت وسیع را چه می دانید؟

پاسخ - من همچنان معتقدم آقای خاتمی علی رغم حسن نیت و اصراری که بر اصلاحات در ساختار حکومتی دارد، ولی بعنوان یک استراتژیست سیاسی آدم موافقی نبود. او نتوانست در موقعیت قوه مجریه گره ای را از زندگی مردم حل کند. واقعیت هم اینست که شرایط امروز ایران، اصلاً شرایط ساده ای نیست. یک مافیای قدرتمند اقتصادی سیاسی حکومت را از هر سو محاصره کرده است. مردم برای شکستن این محاصره از هر نظر آماده هستند، ولی هنوز اشکال قانونی را ترجیح می دهند. اینجاست که نقش رئیس جمهور اهمیت پیدا می کند.

البته من نه معتقد به ابر مرد هستم و نه می گویم همه انتظارات را باید از خاتمی داشت. با این وجود تردید نمی شود کرد که رئیس جمهور این شرایط باید فرد قدرتمند و با اراده ای باشد. آقای خاتمی حداقل در چهار ساله گذشته در برابر تاکتیکهای بسیار سنجیده جناح راست، چنین اراده ای از خود نشان نداد. درحالیکه در دایره دوم خرداد، وجود چنین شخصیتهایی زیاد به چشم می خورد.

در مورد شرکت به قول شما نسبتاً وسیع مردم در انتخابات نیز، همین عامل، یعنی ناکارآمدی خاتمی باعث تردید مردم در رای دادن به او شد. وگرنه ما با شرکت نه نسبتاً، بلکه کاملاً وسیع مردم روبرو می شدیم!

من البته نمی خواهم به بخش خالی لیوان نگاه کنم و بگویم ۱۴ میلیون نفر در انتخابات شرکت نکردند. ولی این ثابت می کند که برخلاف بسیاری از سیاستمداران سنتی ما، مردم دارند این عادت را کنار می گذارند که همیشه دنبال شخصیت بیفتند بلکه بیشتر از آن به عملکردها می نگرند.

رای نداده را در کنار ۲۱ رای دهنده، گویاترین پیام جامعه به اصلاح طلبان حکومتی می دانم و آنرا بسیار مثبت تر از به فرض ۳۰ میلیون رای برای آقای خاتمی ارزیابی می کنم.

بگذارید موضوع را بیشتر بشکافم. آقای خاتمی اگر حتی به یکی از وعده های خود عمل کرده بود، یا علت این ناکارآمدی را به مردم توضیح می داد، اینبار شاید حدود ۳۰ میلیون رای می آورد و این برای روند اصلاحات مثبت هم بود. ولی با توجه به کارنامه پشت سر مانده، چنین آرائی همان رابطه مرید و مراد را می ساخت. نتیجه انتخابات نشان داد جامعه در مجموع از این سنت فاصله گرفته است. آمار روشن می کند که میلیونها تن از کسانی که در دوم خرداد به او رای داده بودند، اینبار از شرکت در انتخابات، خودداری کردند. اگر به روانشناسی آرا توجه کرده باشیم، اکثر کسانی که به خاتمی رای دادند، اعتماد خود را نسبت به اینکه او بتواند کاری بکند، از دست داده بودند. عده کثیری هم که اصلاً نمی خواستند رای بدهند. ولی جوّ روز انتخابات، یعنی شور حال رای دهنده ها بخش وسیعی از مردها را به پای صندوقها کشید. اگر به چگونگی شرکت مردم در انتخابات روز ۱۸ خرداد توجه کنیم، حرارت انتخابات در شب و بعد از تمدید مهلتهایی که صورت گرفت، از روز کمتر نبود. آنها وقتی کثرت جمعیت را دیدند، به این نتیجه رسیدند که نه بابا، با رای دادن و بر این شور افزودن، بهتر می تواند میخ اصلاحات را بکوبد تا امتناع کردن و رای ندادن! پس با شرکت خود آنرا پرشورتر کردند. آنها پیش از آنکه حمایت از خاتمی را به نمایش بگذارند

آرایش نیرو برای درهم شکستن آن محاصره را به نمایش گذاشتند. اینجا مهم اینستکه ما به این مسئله چگونه نگاه می کنیم! می شود بخش خالی لیوان را دید. آنها که به هر دلیل انتخابات را تحریم کرده اند، با حساب سازی این ۱۴ میلیون می خواهند خود را توجیه کنند. امثال آقای توکل رقیب انتخاباتی خاتمی و دیگر سران جناح راست، نیز با این بخش خالی،

پرسش - شما بیشتر بر ناتوانیهای آقای خاتمی انگشت گذاشته اید ولی هنوز در باره علت شرکت نسبتاً گسترده مردم توضیح نداده اید. اگر ممکن است در این مورد توضیح بدهید.

پاسخ - حق با شماست. ولی به نظر من تا علت شرکت نکردن آن ۱۴ میلیون روشن نشود. نمی توان علت واقعی شرکت کردن مردم را به درستی شناخت. شاید در کشورهای اروپائی ۱۴ میلیون شرکت نکرده چندان با اهمیت نباشد. ولی در شرایط امروز ایران که در تب تحول می سوزد. این تعداد نیز همانند آن ۲۱ میلیون، بسیار گسترده است. البته من همانطور که گفتم نمی خواهم پشت این عامل سنگر بگیرم بلکه بعکس می خواهم علت همان رای دادن را روشن کنم. من رای نداده ها را در نوشته ای که به آن اشاره کردید از این بیست و یک میلیون جدا نکرده بودم و حالا هم جدا نمی کنم. پس در پاسخ شما می گویم من این ۱۴ میلیون را به آن ۲۱ میلیون اضافه می کنم و می گویم یک نیروی ۳۰ میلیونی حی و حاضر روبرو هستیم که خواستار تغییر کیفی در ساختار سیاسی کشور است. این هم دلیل شرکت کردن است و هم شرکت نکردن. حالا با هر تعریفی که هرکس می کند. مهم نیست. در همین چارچوب معنا پیدا می کند.

پرسش - شما تردید نسبت به خاتمی را نقطه قوت جنبش دوم خرداد ارزیابی کرده بودید، اگر خاتمی همین ۲۱ میلیون رای را نمی آورد، آیا باز هم می شد از این نقطه قوت سخن گفت؟

پاسخ - قطعاً نه. چون همانطور که گفتم در این ارزیابی، نیروهای طرفدار اصلاحات در یک مجموعه معنا پیدا می کنند. مجموعه آنهایی که رای می دادند و آنهایی که رای نمی دادند. نتیجه ای را که انتخابات به بار آورد، یعنی صف آرائی این دو، درستی منطق آن ارزیابی را اثبات کرد. فکر می کنم این نسبت هرچه بود، ولی مهر نقطه قوت اصلاحات را بر پیشانی این انتخابات کوبید. من ۱۴ میلیون

کандیداً بشود و بیش از ۲۵ میلیون رای بیاورد، و از طرف دیگر تلویحا در انتخابات شرکت نکردید. این تفاوت را چگونه توضیح می دهید. آیا هنوز معتقد هستید نباید در انتخابات شرکت می کردید؟

پاسخ - من در آن مقاله به انتخابات از زاویه تحلیلی نگاه کرده ام. بی آنکه حکم به شرکت کردن یا شرکت نکردن داده باشم. البته در تمامی سخنرانی‌هایی که به این مناسبت داشته ام، آنجا که پاسخ روشن لازم بود، من نه تلویحا، که باصراحت گفته ام، به آقای خاتمی رای نمی دهم. و هنوز هم این موضع را درست می دانم. شما می توانید مرا در ردیف همان ۱۴ میلیون بگذارید. در ردیف کسانی که در دوم خرداد به خاتمی رای داده اند ولی اینبار به این دلیل که به وعده های مشخص خود عمل نکرد به او رای نداده اند.

پرسش - شما می گوئید: مردم برای کوبیدن میخ اصلاحات و شکستن جو به خاتمی رای دادند. شکستن جو و کوبیدن میخ اصلاحات، منفی که نیست؟ اگر مثبت است، سؤال اینست که چرا شما رای ندادید؟

پاسخ - این تناقض بزرگ، محصول کنش جامعه ای با تناقض بزرگتر است. در چنین جامعه ای، راه حل ها، در عین حال که می توانند از یکدیگر متفاوت باشند، ولی الزاماً، نتایج مغایر به بار نمی آورند. وقتی من رای داده ها و رای نداده ها را در یک کفه وزن می کنم، پاسخ را عقربه ترازو به شما می دهد. همه ما اصلاحات را مد نظر داشتیم. منتها با راه حل های مختلف.

زمانی شرایط جامعه لغو ولایت فقیه را در دستور می گذاشت. جامعه امروز از این بسیار فراتر رفته است. بازهم تکرار می کنم. مسئله کلیدی در تحولات امروز، به کرسی نشاندن حق فرد است. بدون این، هیچ تحولی امکان پذیر نخواهد شد. با این معیار، من نمی توانستم به خاتمی رای بدهم. شاید بدون دوم خرداد، این بحثها بی معنی بود. اما حالا معنا دارد. و خود حکومت بهتر از همه این معنی را می فهمد. آقای خاتمی با ۳۰ میلیون رای نمی دانست چه باید بکند. اما حالا می داند. رهبر جمهوری اسلامی هم همینطور، به نظر من، روی سخن انتخابات، بیشتر از اینکه با

امروز، مسئله بر سر ۴ یا ۵ میلیون رای کم یا اضافه نیست. مسئله بر سر وجود یک صف آرائی حتمی در وضعیتی مشخص است. اگر به فرض جناح راست کاندیدای قابل رقابتی در مقابل خاتمی می داشت، ما باید بر ضرورت رای دادن به خاتمی مجدانه تأکید می کردیم. من خود در همان مقاله که شما اشاره کردید، این ضرورت را مطرح ساختم.

مسئله کلیدی در تحولات امروز، به کرسی نشاندن حق فرد است. بدون این، هیچ تحولی امکان پذیر نخواهد شد. با این معیار، من نمی توانستم به خاتمی رای بدهم. شاید بدون دوم خرداد، این بحثها بی معنی بود. اما حالا معنا دارد.

در چنین صورتی هدف فرق می کرد. یعنی همانند دوم خرداد، انتخابات به عرصه ای برای بیرون انداختن کاندیدای جناح راست تبدیل می شد. اینجا اما صورت مسئله فرق می کند. جناح راست جرئت نکرده است یک کاندیدای جدی وارد صحنه نماید. نتیجه این شد که هدف انتخابات در اندهان تغییر کرد و برخورد به اصلاح طلبان اهمیت بیشتری به خود گرفت. اینجا دیگر مقابله با جناح راست چندان مطرح نبود، انتقاد از اصلاح طلبان درون حکومت برجسته شد. بنابراین با آن نقدی که جامعه به خاتمی داشت، رای به او جدا از اراده این و آن تقسیم می شد، و شد. شاید جناح راست با همین امید وارد گود نشد. آنهایی هم که بر ضرورت رای دادن به خاتمی تأکید داشتند تحت تأثیر همین محاسبه عمل می کردند. در حالیکه رای کمتر یا بیشتر به خاتمی چیزی را به نفع جناح راست تغییر نمی داد. این جناح تاریخاً بازنده شده است و هیچ چیز دیگر به او کمک نمی کند. از نظر من تقسیم شدن آرا خاتمی یک پیشرفت جدی در روند اصلاحات بود. می دانید چرا؟ چون رای کلی جامعه به رای مشخص و بر اساس موضع و عملکرد مبدل شد. این یک جلو رفت بسوی دموکراسی در جامعه ایست که همیشه مجبور بوده است، به یک کلیت رای بدهد. مثلاً به عنوان نمونه یک کلمه، حکومت «اسلامی»! نه کمتر و نه بیشتر. «خاتمی»! نه با تردید و نه تأمل.

پرسش - شما در همان مقاله که هنوز هم در سایت (عصر نو) موجود است، از یک طرف گفته اید، آرزو دارم آقای خاتمی

حربه تضعیف خاتمی را صیقل می دهند. مشکل بزرگ هر دوی اینها اینست که اصلاحات را با خاتمی محک می زنند. جناح راست حکومت فکر می کند که همه غائله اصلاحات سر نخش به خاتمی وصل است. اپوزیسیون تحریم کننده نیز فکر می کند، اگر زیر پای خاتمی خالی شود، راه برای سرنگونی حکومت هموار می شود! هیچکدام از این دو واقعیتهای درون جامعه را نمی بینند. نگاه دیگر در مقابل نگاهی است که فقط بخش پر لیوان را می بیند. این نگاه هم متأسفانه نیروی مادی اصلاحات را در خاتمی خلاصه می کند و به نوعی قهرمان پروری دامن می زند. چه آنها که در شادی این ۲۱ میلیون رای در پوست نمی گنجند و چه آنها که تصور می کنند بدون خاتمی، جنبش اصلاحات از نفس می افتد. در این نگاه، خاتمی خاتمی است چه به وعده های خود عمل کند و چه نکند.

نگاه دیگر هر دو جنبه واقعیت را در یک مجموع می بیند. نگاهی که نه خاتمی، بلکه اصلاحات را محک می گیرد، نگاهی که خاتمی را در خدمت اصلاحات می خواهد، نه اصلاحات را در خدمت خاتمی. در این نگاه خاتمی با اصلاحات معنی می شود. اگر به وعده های خود عمل کرد با طیب خاطر به او رای میدهند. اگر نه با بی اعتمادی و فقط برای شکستن جو به او رای می دهند. این رای قطعاً رای اعتماد نیست. من فکر می کنم این نحوه نگاه در انتخابات اخیر بسیار قوی بود.

من بخش اعظم رای نداده ها را از این ۲۱ میلیون کم نمی کنم بلکه به آن اضافه می کنم و می گویم طبق آمار، جنبش اصلاحات با اکثریت قریب به اتفاق جامعه یعنی حدود همان سی میلیون حائزان شرایط رای، به سوی اصلاحات می رود.

پرسش - شما تأیید می کنید که بدون ۲۱ میلیون رای به خاتمی، نمی شود تردید به او را نقطه قوت جنبش دوم خرداد تلقی کرد! پس با این حساب اگر تعداد همفکران شما که رای ندادن را درست می دانسته اند، افزایش می یافت، و رای خاتمی به مثلاً ۱۶ میلیون می رسید، آیا این نقطه قوت به نقطه ضعف تبدیل نمی شد؟

پاسخ - بله. در حالت مجرد، شاید این معمای جالبی باشد. ولی در وضعیت

و به مجموعه ای از اصول شناخته شده پایبند بود. امروز از آن هویت چیزی باقی نمانده است. تاکتیکیهای آنها را هم هیچ استراتژی معینی به یکدیگر پیوند نمی‌دهد. مثلا ما موضع پدرخوانده های رقیب جمهوری اسلامی را می‌توانیم بفهمیم. ولی شما نگاه کنید، فلان جریان که خود را چپ و از سنت لنین می‌داند، از یک طرف این انتخابات را تحریم می‌کند و از طرف دیگر از شرکت مردم در انتخابات به وجد می‌آید. در حالیکه اگر یک مو از آن مشی لنینی بر این سیاستها جاری بود، می‌باید مردم و شرکت وسیع آنها در انتخابات را شمات می‌کردند. من به هر صورت اولین وظیفه را برای این چپ، شرکت در جنبش سیاسی امروز ایران همراه با روشن کردن هویتهای نظری می‌دانم و معتقدم بالاخره یک وجدان ثوریک باید بالای سر سیاستهای ما باشد.

(برگرفته از نشریه انترنتی "عصر نو")

http

این اعلامیه از سوی "کانون مستقل کارگری" در ایران منتشر شده است:

"نمایش همبستگی"

"بعد از اخراج جمعی از کارگران شرکت فرش و پتوی تبریز توسط مدیریت این شرکت و بی تفاوتی مدیریت به اعتراضات مختلف کارگران در مورد اخراج همکارانشان، کارگران شرکت فرش و پتوی تبریز با تنظیم بیانیه‌ای از فرمانداری خواستند که جلوی اخراجها گرفته شود و همه کارگران اخراج شده به سر کارشان بازگردند. چند تن از کارگران که از ترس تهدید به اخراج از طرف مدیریت، در این حرکت اعتراضی فعال نبودند، با توضیح دیگر کارگران مبنی بر این که فردا شما هم ممکن است به این سرنوشت دچار شوید سفره همکارانمان که تا دیروز در کنارمان بودند، امروز خالی است و توضیحاتی در مورد اتحاد کارگری، به این حرکت اعتراضی پیوستند.

کانون مستقل کارگری معتقد است که این شرکت در موقعیت سوددهی خوبی به سر می‌برد، و بهانه‌های مدیریت برای اخراج کارگران برای به جیب زدن سود بیشتر است. کانون مستقل کارگری معتقد است در شرایطی که خانه کارگر با دیدن این اجحافات، با دیدن پایمال شدن حقوق کارگران فقط خمیازه می‌کشد، این خود کارگراند که دفاع از حقوق یکدیگر را به دوش می‌کشند تا نان به سفره هم ببرند و بذر اتحاد بپاشند.

"کانون مستقل کارگری" - دوم تیر ۱۳۸۰

خرداد تثبیت شد. خرداد ۸۰ می‌بایست به این سمت جلوه مشخصی می‌داد. شناخت این جلوه‌ها چندان دشوار نیست. در تمام طول چهار سال گذشته بزرگترین عرصه کنجگار حکومت و مردم بر سر تثبیت حق شهروند یا همچنان پا گذاشتن روی آن بود. شکل رای دادن به خاتمی، رای دادن، امتناع‌ها و تردیدها روشن کرد که خرداد ۸۰ سیمای این چالش بزرگ را عریان نمود. حیات اصلاح‌طلبان حکومتی اینبار در پاسخ به این نیاز گره می‌خورد. من فکر می‌کنم جامعه برای رسیدن به دمکراسی جز در نقاط عطف تاریخ، نمی‌تواند و نمی‌باید به کلیات بسنده کند. در دوم خرداد این نقطه رقم خورد. آن زمان برای جامعه عناصر کلی یک تحول مطرح بود. در خرداد ۸۰ برای مردم نتیجه این تحول مطرح شده است.

پرسش - نقش آقای خاتمی و چشم انداز جمهوری اسلامی را تا انتخابات بعدی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ - به نظر من مردم تصمیم خودشان را گرفته‌اند. بقیه نیز به نحوه برخورد اصلاح‌طلبان حکومتی و بویژه اقدامات آقای خاتمی در برآوردن خواستههای مشخص مردم بستگی خواهد داشت. او در دوره قبل خواست مردم را رها کرد تا رهبر جمهوری اسلامی را جذب اصلاحات کند. واقعیت این شد که وقتی مصاف به بالا خلاصه شود، اولیگارشسی مالی دست بالاتری را از آقای خاتمی خواهد داشت. رهبر جمهوری اسلامی نیز بدون تبعیت از این الیگارشسی، مفهومی نخواهد داشت. خاتمی اگر این حقیقت را بفهمد امروز نیز روی سخن اخیر رهبر، حساب تازه ای باز نخواهد کرد. او اگر به شیوه قبل عمل کند، اگر مجلس باز هم در برابر احکام جناح راست، جا بزند، مردم قطعا راههای جدیدتری را به خدمت خواهند گرفت. راههایی که شاید هنوز هیچکس نتواند آنها را پیش بینی کند. این یکی از ویژگیهای کشور ماست. مثل همین انتخاباتی که در تمام دنیا نظیر آنرا به راحتی نمی‌توان پیدا کرد.

پرسش - چه وظایف مشخصی را فراروی نیروهای سیاسی برای تعمیق مبارزات مردم می‌بینید؟

پاسخ - من فکر می‌کنم پاسخ به این سؤال شما به نگاه به همان اصلاحات بستگی دارد. آنچه اهمیت دارد اینستکه هر نیروی سیاسی منطق روشنی بییش روی سیاستهای خود داشته باشد. این روشنائی قبل از این حتی اگر نادرست هم بود ولی روشن و واضح بود. لااقل هر نیروی چپ هویت معینی داشت

خاتمی باشد، با آقای خامنه ای بود. او در این انتخابات بیشتر از دوم خرداد زیان دید. او اینبار، درکفه خالی قرار گرفت و ۱۶ باضافه ۲۱ یعنی ۳۵ میلیون نیروی فعال جامعه را در برابر خود دید.

موضوع انتخابات برای ما، یعنی کسانی که مجبور به مهاجرت شده‌اند، جنبه دیگری هم دارد که بسیار حائز اهمیت است. ما بدون اینکه خود بخواهیم یک تبعیدی هستیم. و اجازه ورود به کشورمان را نداریم. من معنای رای دادن کسی را که اجازه ورود به کشورشان را ندارند، نمی‌فهمم.

حرکت مردم در دوم خرداد یک حرکت کلی برای سمت دادن جامعه از یک حالت به حالتی دیگر را تداعی می‌کرد. به همین دلیل از یکپارچگی کامل نیروهای طرفدار اصلاحات برخوردار بود. این حالت کلی با سمت اصلاحات در دوم خرداد تثبیت شد. خرداد ۸۰ می‌بایست به این سمت جلوه مشخصی می‌داد. شناخت این جلوه‌ها چندان دشوار نیست. در تمام طول چهار سال گذشته بزرگترین عرصه کنجگار حکومت و مردم بر سر تثبیت حق شهروند یا همچنان پا گذاشتن روی آن بود. شکل رای دادن به خاتمی، رای دادن، امتناعها و تردیدها روشن کرد که خرداد ۸۰ سیمای این چالش بزرگ را عریان نمود.

من فکر می‌کنم اینهم از بقایای همان فرهنگ اردوگاهی است که برای رسیدن به راه رشد غیرسرمایه‌داری هر بی احترامی را به تن می‌خورد و هر موجودی مثل صدام حسین، قذافی و یا حافظ اسد را روی سرش می‌گذارد. ما قبل از آنکه رای بدهیم باید حق بازگشت به کشورمان و فعالیت آزاد سیاسی را تثبیت کنیم. البته آنهایی که رای می‌دهند توضیح شان اینستکه، آزادی فضای باز سیاسی، از انتخابات شروع می‌شود. بهمین دلیل به راحتی از حق خود می‌گذرند. در مقابل طبیعی است که وقتی نگاه این باشد که گشایش فضای سیاسی به حق فرد گره خورده است، چنین رای دادنی خود نقض چنین تفکری خواهد بود.

پرسش - آیا انتخابات خرداد ۸۰ را از نوع دوم خرداد ارزیابی می‌کنید. اگر نه، چه تفاوتی بین این دو قائل هستید؟

پاسخ - به نظر من بین این دو یک تفاوت اساسی وجود دارد که به همان بحث قبل یعنی رای دادن یا رای ندادن برمی‌گردد. حرکت مردم در دوم خرداد یک حرکت کلی برای سمت دادن جامعه از یک حالت به حالتی دیگر را تداعی می‌کرد. به همین دلیل از یکپارچگی کامل نیروهای طرفدار اصلاحات برخوردار بود. این حالت کلی با سمت اصلاحات در دوم

شاپور بهرامی

اگر قصد کنیم که راه بیفتیم "راه که بیفتیم ترسمان می‌ریزد"

"من با عقیده تو مخالفم ولی حاضرم جانم را فدا نمایم تا بتوانی حرفت را بزنی" ولتر

ایجاد و تشکیل جبهه انقلابی - دموکراتیک به مثابه آلترناتیوی در مقابل جمهوری اسلامی بسیار ضروری می‌نماید. این ضرورت اجتماعی - سیاسی در پی تحركات و جنبشهای خودانگیخته و غیرمتشکل و بی‌دوام مردم میهنمان، اجتماعات، گروهها و سازمانهای سیاسی خارج از کشور را بر آن داشته تا توجه خود را به امر فوق فزونی بخشند و سعی در ایجاد یک جبهه واحد نمایند. هرچند قصد ایجاد و تشکیل جبهه‌ای دموکراتیک - انقلابی قدم اولیه محسوب می‌شود ولی هر آنکه چنین اراده‌ای کرده باشد، وجوه مختلف آنرا بررسی کرده، معضلات آنرا برشمرده، علل عدم موفقیت‌های تاکنونی آن را برای امر وحدت مورد مطالعه و تفحص قرار داده و از همه مهمتر چشم‌انداز دستاوردهای عظیم ایجاد این جبهه را ترسیم کرده و آنگاه اولین قدم را برداشته است.

ما نیز امیدواریم سازمان اتحاد فدائیان خلق با درک عمیق مسئولیتی که در این مرحله حساس از جنبش مردمی کشورمان به عهده دارد، برای تشکیل این جبهه تلاش ورزد.

سخنرانی رفیق بهروز خسروی تحت عنوان "راه که بیفتیم ترسمان می‌ریزد" را به مثابه نقطه نظر سازمان خود در مورد اتحاد نیروهای چپ و ایجاد یک آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی می‌شماریم و نگاهی به آن می‌اندازیم.

- ما که هستیم و سازمان ما چگونه سازمانی است؟

براساس مصوبات آخرین کنگره سازمان، ما خود را اینگونه تعریف کرده‌ایم: "ما انقلابیون کمونیست برای رسیدن به برقراری سوسیالیسم، ایجاد حزب سوسیالیستی و غیرایدئولوژیک با سازمان و ساختاری نوین، منطبق بر شرایط امروز جهانی را، از همین امروز در دستور کار

خود قرار می‌دهیم و همواره مبارزات جاری خود را بر محور انترناسیونالیسم کارگری دنبال خواهیم کرد".*

تعریفی که از خود می‌کنیم، آرمانگرایانه است. ما معتقدیم سوسیالیسم بدیل سرمایه‌داری است ولی هنوز نتوانسته‌ایم ساختار نوین سازمانی را که قصد براندازی نظام سرمایه‌داری و برقراری نظامی سوسیالیستی را در شرایط امروز جهانی دارد به خود و سایرین بشناسانیم. در اینجا است که سوسیالیسم و ساختار نوین سازمانی غیرایدئولوژیک، تنها آرمان و ایده‌آل می‌شود.

تغییراتی که جهان در یک قرن گذشته از سر گذرانده، قابل تعمق و تأمل است. سرمایه‌داری وارد مراحل جدیدی از تاریخ خود شده و برای بازسازی خود چاره‌اندیشی کرد و سرنوشت "سوسیالیسم واقعاً موجود" به عدم کشیده شد. با اعتقاد به دیالکتیک و به تبع تغییرات موجود، اندیشه‌ها و تئوریهای مبارزه با نظام سرمایه‌داری نیز دستخوش تغییر شده است. تعاریف ارائه شده در گذشته جای خود را به تعاریف جدید و متکاملتری داده است و در اینجا است که سازمان ما نیز به دنبال ایجاد حزبی سوسیالیستی با ساختاری نوین است.

آیا ما واقعاً مشخصات سوسیالیسم را می‌دانیم؟ و آیا می‌توان مدعی بود که پس از جمهوری اسلامی راه بر ما معلوم است و سلاحی کارآمد برای مبارزه و مقابله با توطئه‌های سرمایه‌داری و حامیان ریز و درشتش را در دست داریم؟ و یا چون ساندینیست‌ها مجبور می‌شویم پس از انقلاب و تحمل مصیبت‌های بسیار مجدداً کشور را تقدیم هواداران سرمایه‌داری کنیم؟ هرچند عمل آنها در انتخاباتی آزاد و دموکراتیک صورت گرفت ولی برای جنبش جهانی سوسیالیسم یک شکست محسوب می‌شود. اکنون جهانیان دستاوردهای مبارزات ساندینیست‌ها را در کشور نیکاراگوئه مشاهده می‌کنند ولی آن چه که می‌خواستند، فاصله‌ای بسیار طولانی و غیرقابل قیاس دارد با آنچه که اکنون در این کشور موجود است. اگر پاسخی برای آن یافتیم و با اعتمادی راسخ از دستیابی به راههای گوناگون مقابله با انحرافات و کج رویهای سوسیالیسم مدل

شوروی و کشورهای اروپای شرقی سخن گفتیم، آنگاه می‌توانیم هرچه شفافتر و روشنتر برای مردم میهنمان از سوسیالیسم و دنیای عاری از ظلم و فساد سخن به میان آوریم و آنها را به آن رهنمون کنیم. در این صورت می‌توان امیدوار بود که مردم یار و یاور پیشاهنگان در جهت ساختن سوسیالیسم هستند. ولی آنگاه که برنامه‌ای برای این ساختمان تدوین و تئوریزه نشده باشد، در بهترین حالت یعنی در یک رفاندوم آزاد و دموکراتیک، مردم پیشاهنگ را رها کرده و کشور خود را تقدیم سرمایه‌داران می‌کنند. یعنی به آنانی که همیشه برنامه‌های فریبنده به منظور فریب توده‌ها در آستین خویش دارند.

برای آن که هسته اصلی آلترناتیو دموکراتیک و انقلابی باشیم، بایستی بتوانیم با برنامه‌ای روشن و تصویری شفاف از آینده، خود را تعریف کنیم. همانگونه که ما، یعنی نیروهای سوسیالیست از واژه‌ها و عبارات انقلابی برای معرفی جهانی عاری از فساد و اعدام و ارتشاء صحبت می‌کنیم، از خود حکومتی وسیع مردم از طریق حاکمیت توده‌ای، از آزادی اندیشه، قلم و بیان و لغو شکنجه و اعدام و برابری حقوق کلیه شهروندان در مقابل قانون و تبعیض علیه زنان و آنچه که در پلانفرم پیشنهادی خود آورده‌ایم، سخن می‌گوئیم، نیروها و سازمانهای مذهبی و غیرمذهبی مخالف جمهوری اسلامی نیز سخن می‌گویند. ولی چه چیزی است که از همین بدو امر خود را به مثابه هسته اصلی آن آلترناتیو معرفی می‌کنیم؟ این ما نیستیم که تعیین می‌کنیم هسته اصلی و مرکزی و استخوانبندی این آلترناتیو کیست. آینده و نوع برخورد و چگونگی راهکارهای ارائه شده از طرف ماست که به تأیید مردم کشورمان به جایگاه واقعی سوق داده می‌شویم و سعی ما که برگرفته از پایگاه طبقاتی ماست، ما را به انقلابی‌ترین نیروی متحد در این آلترناتیو مبدل می‌سازد. ولی جبهه‌ای که در تدارک تشکیل و تکوین است، این موقعیت را به هر نیرویی باید بدهد که به استخوانبندی آن مبدل شود.

شعارهایی که برای استقرار سوسیالیسم به عنوان بدیل و جانشین سرمایه‌داری در کشور خود سر می‌دهیم

می‌گیرد به این باور می‌رسد که انقلابی‌ترین سازمانی است که تا به آخر با سرمایه‌داری مبارزه می‌کند و گامی عقب نمی‌نشیند و لاجرم خود را به مثابه استخوانبندی آلترناتیو انقلابی و دموکراتیک معرفی می‌کند.

سوسیالیسم و یا هر واژه دیگری که به منزله برقراری عدالت اجتماعی است زمانی عینیت می‌یابد که حمایت و پشتوانه لازم اجتماعی را به دنبال داشته باشد.

ما بر این باوریم که کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها و نیروهای چپ سوسیالیست می‌توانند بار امانت را به دوش بکشند و "آنگاه که آنان هسته اصلی و قویترین نیروی این جمع نباشند تداوم انقلاب و تثبیت و نهادینه شدن دموکراسی در جامعه ایران تحقق نخواهد یافت" ولی آیا همه مردم ایران نیز اینگونه اعتقادی دارند؟ با متحدین خود از خودبینی و خودمحوری دوری کنیم، اندیشه و حضور صاحبان اندیشه‌های دگر را محترم بشماریم.

ژوئن ۲۰۰۱

* در ارتباط با مقاله رفیق شاپور دو مورد توضیح و اصلاح وجود داشت، چون امکان تماس، قبل از انتشار مقاله فراهم نگردید، موردی که جنبه اصلاحی داشت و به کل مقاله لطمه‌ای نمی‌زد، حذف گردید. اما نکته توضیحی:

در این پاراگراف آمده است: "براساس مصوبات آخرین کنگره سازمان، ما خود را " این نکته مربوط به قطعنامه‌ای است پیشنهادی از جانب چند تن از رفقای شرکت‌کننده در کنگره. چون این موضوع مستقلاً در دستور کار کنگره قرار نداشت، بحثی هم پیرامون آن صورت نگرفت و تنها بنا بر پیشنهاد رفقای تنظیم‌کننده، به رأی گذاشته شد و هیجده درصد آراء را به خود اختصاص داد. بنابراین اطلاق "مصوبه آخرین اجلاس" به آن نادقیق است (رجوع شود به گزارشات و اسناد کنگره چهارم سازمان، اتحاد کار شماره ۷۷، شهریور ۱۳۷۹).

نمی‌ماند. اصلها نیز با توجه به شرایط عینی دستخوش تغییر می‌شوند. ما زمانی مشی مسلحانه را به مثابه اصلی غیرقابل گسست برای جنبش توده‌ای کشورمان می‌دانستیم. ولی اکنون تنها گروهی از یاران ما به اصل آن معتقدند.

اگر معتقدیم که شرایط فنی و مادی و ذهنی برای استقرار سوسیالیسم فراهم نیست از طرح شعارهای استراتژیک خود بپرهیزیم و با شمشیر دون‌کیشوت به جنگ آسیابهای بادی نرویم و یکی پس از دیگری نیروهای متحد خویش را از خود دور نکنیم.

همانگونه که ما خواهان حاکمیتی غیرایدئولوژیک هستیم، نیروهای مذهبی برون جمهوری اسلامی که خواهان سرنگونی این جمهوری و برقراری عدالت اجتماعی در کشور خود هستند و به پلورالیسم سیاسی و جدایی دین از دولت معتقدند می‌توانند در این آلترناتیو قرار گیرند. چرا که ما معتقدیم آلترناتیو برای سازماندهی و هدایت مبارزات توده‌ای در جهت سرنگونی است و بخش اعظم مردم ایران قریب به اتفاق مذهبی هستند و کنار گذاشتن نیروهای مذهبی درون نظام جمهوری اسلامی قابل پذیرش است ولی نیروهای مذهبی برون جمهوری اسلامی چرا؟

وقتی علل پراکندگی اپوزیسیون را برخوردها و برداشتهای ذهنی می‌دانیم، پس خودمان سعی نمائیم از اینگونه برداشتها و برخوردها دوری کنیم و در جهت از بین بردن زمینه این برداشتها گام برداریم. تمامی گروهها و نیروهای سیاسی خارج از کشور که برای برقراری سوسیالیسم مبارزه می‌کنند، (چه آنهایی که بعضاً به دنبال بخشی از حاکمیت افتاده و به اصلاحات درون آن امید بسته‌اند و چه آنانی که به اصلاحاتی که مردم خواهان آنند توجه دارند و یا آنانی که اصلاحات را در هر صورت غیرقابل انجام می‌دانند) خود را محق می‌دانند، به این معتقدند که از هر واژه‌ای برداشتهای گوناگونی می‌شود ولی هر واژه تنها یک معنی درست می‌تواند داشته باشد که، آن هم معنی و تفسیری است که خود از آن می‌کند و حاضر به پذیرش احتمال خطای خود نیست، اینجاست که به برخوردهای ذهنی کشیده می‌شود و در نتایجی که

شعارهای استراتژیک ماست ولی آنچه را که اکنون در پی آن هستیم (جبهه متحد چپ و یا آلترناتیو دموکراتیک انقلابی) شعارهای مرحله‌ای خاص خود را طلب می‌کند.

ما هر که باشیم به گواه تاریخ مبارزات سیاسی - اجتماعی میهنمان، اجازه نداریم که برای کل جنبش مردم ایران در تمامی ابعاد آن تکلیف کنیم. ما پیشنهاددهنده هستیم و به مذاکره با کسانی می‌نشینیم که حاضرند حول پیشنهادات ارائه شده ما به بحث بنشینند و ارائه طریق نمایند. پیشنهادات داده شده ما وحی منزل نیستند و در صورت لزوم بایستی تغییر نمایند و اگر با توصیف فوق دست به سوی یاران خود دراز کنیم، بی شک دستان ما نیز گرمی دستان دیگر را حس خواهد کرد و فضای اعتماد و یکدلی بیشتر می‌گردد.

- نیروهای متحد در این آلترناتیو چه کسانی هستند؟

برای اینکه بتوانیم نیروهای متحد خویش را بشناسیم و در یک جبهه واحد گرد آئیم، باید به ارائه یک برنامه یعنی حداقل برنامه خود پردازیم که این حداقل برنامه نیز نسبی است. چه بسا این برنامه ما بر اثر تبادل نظرات گوناگون نیروهای مختلفی که به بحث و مناظره پیرامون آن می‌پردازند تغییر نماید. باید آمادگی این تغییرات را نیز داشته باشیم و از کشمکشهای تنگ‌نظرانه پرهیز نمائیم. به تبلیغ و ترویج پلاتفرم ارائه شده خود از طریق نشریات سازمانی و غیرسازمانی مبادرت ورزیم. در مناظره‌ها و گفتگوهای مختلف سیاسی - اجتماعی حضوری فعال داشته باشیم و ضرورت وحدت نیروهای اپوزیسیون را متذکر شویم.

"امروزه آزادی و دموکراسی خواست مقدم مبارزات جاری توده‌ها در مقابل جمهوری اسلامی است" و اگر ما هم به ضرورت عمده کردن این خواست پی برده باشیم، باید به گروهها و سازمانها و افرادی که خواهان متشکل شدن در یک جبهه هستند فراخوان دهیم. ما هم با حفظ اصول خویش قدم پیش می‌گذاریم و باید آگاه باشیم که هر دسته و گروهی که در این آلترناتیو دموکراتیک - انقلابی قرار می‌گیرد، سعی در حفظ اصول خویش دارد. اصول سازمانی نیز نسبی است و با اعلام و تأکید حفظ اصول، هیچ اصلی پایدار

**با کمکهای مالی خود
سازمان را یاری رسانید.**

نگاهی به بیانیه پنج سازمان

آزادی و دموکراسی در ایران با قانون اساسی فعلی ناممکن است

احمد آزاد

است. مراکز متعدد قدرت از همان بدو تأسیس جمهوری اسلامی، شکل گرفتند و نهایتاً در قانون اساسی به شکل دو مرکز اصلی ولایت فقیه و ریاست جمهوری تثبیت شدند. با این تفاوت که ولی فقیه از اختیارات بیشتری برخوردار است و تشکیلات وابسته به وی پاسخگوی هیچکس نیست.

تا قبل از انتخابات مجلس پنجم، اختلافات جناحها به حدی نرسیده بود که مراکز قدرت بین دو جناح تقسیم شود. دهسال اول دوران اقتدار جناح خط امامی‌ها بود و هشت سال بعد دوران اقتدار بازار و روحانیون وابسته به آن. انتخابات ۷۶ برای اولین بار در این ترکیب، تغییر ایجاد کرد و در حالیکه ولایت فقیه تحت کنترل جناح روحانیت مبارز و بازار بود، ریاست جمهوری را تقدیم جناح مقابل کرد. از همین زمان تناقض اصلی ساختار جمهوری اسلامی چهره واقعی خود را نشان داد، تا جایی که در سال گذشته، ولی فقیه با استفاده از اختیارات خود، طرح مجلس ششم برای اصلاح مطبوعات را وتو کرد.

تنظیم‌کنندگان اعلامیه با ظرافت تمام از طرح این مسئله پرهیز کرده‌اند. آنها خود به خوبی به این مسئله واقف اند و در اعلامیه خود طرح می‌کنند که "اقلیت اقتدارگرا در حاکمیت که اکثریت منابع و ابزارهای حکومتی در ارگانهای کلیدی قدرت را در کنترل دارد، همچنان مهمترین مانع تحقق اصلاحات است." در حالی که صحبت از اقلیت اقتدارگرا و کنترل وی بر اکثریت، ابزار کلیدی قدرت می‌شود، کوچکترین اشاره‌ای به چگونگی اعمال این قدرت و راههای مقابله با آن وجود ندارد.

این فراموشی عمدی از آنجا ناشی می‌شود که تنظیم‌کنندگان اعلامیه، می‌خواهند در چارچوب جمهوری اسلامی حرکت کنند و از درون جمهوری اسلامی تحولات را به پیش برند. لازمه چنین سیاستی، پذیرش التزام به قانون اساسی جمهوری اسلامی است و از آنجا که برگ برنده آنها خاتمی است. نمی‌توانند صریح و علنی با دیدگاههای خاتمی مخالفت کنند. خاتمی، ولایت فقیه را سد تحول دموکراتیک در ایران نمی‌شناسد، برعکس، در چهار سال گذشته و از جمله در اولین سخنرانی خود بعد از انتخابات، صریحاً اعلام کرد که ولایت فقیه رکن دین و حکومت است.

وی در این سخنرانی گفت "اگر توحید روح و خون دیانت اسلامی است، ولایت این روح و خون را بر سراسر جان انسان و جهان جاری میکند." به بیان دیگر اگر اعتقاد به توحید مبنای تئوری اسلام است، مادیت یافتن این تئوری بر پایه ولایت فقیه استوار است

بقیه در صفحه ۱۶

وجوه تحولات در جامعه ایران، بویژه ماهیت نیروهای سیاسی درگیر در این تحولات و تنها بسنده کردن به تحولات سیاسی آنها در بین جناحهای حکومتی. باعث می‌شود تا این دیدگاه با تناقضات معینی همراه باشد و نتواند سیاست خود را از سطح درگیری جناحها فراتر برد. سیاستی که نهایتاً در بین جناح‌های حکومتی مسئولیت خود را تنها تشخیص بد از بدتر و همراهی کردن بد برای خارج کردن بدتر از حکومت می‌داند.

تناقضاتی که نویسندگان اعلامیه با آن مواجه هستند چیست؟

- بیانیه می‌گوید که اکنون رئیس جمهور اصلی‌ترین لوازم و پیش‌شرطها برای هدایت جامعه به سوی دموکراسی بیشتر و پاسخگویی به خواسته‌های مردم را در اختیار دارد.

چرا اکنون؟ این حکم بر چه مبنایی داده می‌شود؟ خاتمی از چهار سال پیش همین اختیارات و پیش‌شرطها را در اختیار داشته است. چه از وجه حمایت توده‌ای و چه بعد از انتخابات مجلس ششم و شوراها، همراهی و همدلی ارگانهایی که توسط رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند را با خود داشته است. در این چهار سال به چه دلیل خاتمی نمی‌توانست از این اختیارات و پیش‌شرطها استفاده کند، که اکنون تنظیم‌کنندگان بیانیه آن را ممکن اعلام می‌کنند. چه تغییر کیفی و ویژه‌ای بین انتخابات دوم خرداد ۷۶ و هیجده خرداد ۸۰ رخ داده است که چنین ارزیابی را ممکن می‌سازد؟

- دیدگاه ناظر بر اعلامیه، از توضیح پیرامون ماهیت یک نیرو و ظرفیتهای آن در پیشبرد تحولات اجتماعی پرهیز می‌کند. در عرصه سیاست نیز از چند و چون در باب تواناییهای یک نیرو در پیشبرد سیاستهای مشخص بویژه در جهت دموکراسی، می‌پرهیزد. بخصوص اگر این نیرو جزئی از حکومت باشد. برعکس، همین میزان که این نیرو در حکومت حضور دارد و به اعتبار این حضور در تحولات سیاسی مؤثر است، کافی است.

اگر بپذیریم که خود اصلاح‌طلبان خواستار حد معینی از دموکراسی در جامعه هستند و آن را لازم برای ادامه حکومت اسلامی می‌دانند، در حله اول باید به این سؤال پاسخ دهیم که چرا در فاصله پس از انتخابات مجلس ششم تا امروز، نه تنها نتوانسته‌اند در جهت این خواست حرکتی بکنند، بلکه نسبت به دو سال اول ریاست جمهوری خاتمی، گامهای مهمی نیز به عقب رانده شده‌اند. این عقب نشینی‌ها ناشی از چیست؟ از عوامل خارجی است و یا عوامل درونی بازدارنده اصلاح طلبان در تحقق برنامه‌های خود می‌باشد؟

به اعتراف همگان، ساختار نظام جمهوری اسلامی مانع اصلی تحقق دموکراسی در ایران

اطلاعیه‌ای با امضای پنج سازمان سیاسی؛ سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، جمهوریخواهان ملی ایران، حزب دموکراتیک مردم ایران، سازمان سوسیالیستهای ایران، و فراکسیون متحد (جبهه ملی ایران) با عنوان "ملت سخن گفت، اینک نوبت زمامداران است" منتشر شده است. این اطلاعیه، با نگاهی به انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران، عنوان می‌کند که اکثریت مردم با رأی به خاتمی، پاسخ بسیار محکم و مثبت به توسعه سیاسی و پاسخ منفی به جناح تمامیت‌خواه دادند و از این طریق وزن جبهه آزادی و مردم‌سالاری را به طرز چشمگیری افزایش دادند. نویسندگان اعلامیه اعلام کرده‌اند که: "به باور ما نتیجه انتخابات ۱۸ خرداد قبل از هر چیز باید به عنوان گامی مهم در راه تعمیق وجه جمهوری نظام سیاسی موجود و از پیش پا برداشتن سدهای موجود در برابر تداوم اصلاحات تعبیر و بازخوانی شود." در دنباله، به اعتبار چنین بازخوانی از نتایج انتخابات می‌گویند: "به باور ما اصلاح‌طلبان باید با تکیه بر انتخابات ۱۸ خرداد بطور جدی به تقویت وجه جمهوری نظام دست بزنند و برای ایجاد یک پویایی تازه در فضای عمومی کشور و ادامه اصلاحات در سمت آزادی و مردم‌سالاری وارد میدان شوند."

اعلامیه، در ادامه، با تکیه بر اینکه رئیس جمهور منتخب مردم. هم پشتیبانی اکثریت مردم را دارد و هم مجلس ششم همراه و همدل اوست، از خاتمی می‌خواهد تا زمینه‌های لازم برای کوشش در راه تأمین حقوق ملت را فراهم کند. برای اینکار تنظیم‌کنندگان اعلامیه به رئیس جمهور منتخب رهنمود می‌دهند که مهمتر از هر چیز "تعیین اولویتهای اصلاحات" است و خود آنها برخی از اولویتهای را در زمینه آزادی مطبوعات، آزادی زندانی سیاسی، اصلاح قوه قضائیه، آزادی احزاب، و برمی‌شمرند. در پایان نیز از دولت می‌خواهند تا زمینه‌های برگشت ایرانیان خارج از کشور را فراهم کند.

سازمانهای تنظیم‌کننده این اعلامیه، قبل از انتخابات نیز با تبلیغات وسیع مردم را به شرکت در انتخابات و دادن رأی به خاتمی دعوت می‌کردند. استدلال آنها بر این است که نیروی اصلاح طلب حکومت، در روند سیاسی کنونی، می‌تواند بتدریج قدرت بیشتری کسب کرده و با تکیه بر حمایت مردم، تحولات سیاسی را به سمت دموکراسی بیشتر و کاهش قدرت جناح خامنه‌ای پیش برد. تقل تحولات سیاسی یا به قولی "گرانگه‌های تحولات" در درگیری جناحهای حکومتی و نتیجه آن قرار دارد.

می‌توان گفت که این دیدگاه، وجهی از تحولات کنونی ایران در عرصه سیاست را دیده و سعی می‌کند تا با تکیه بر این وجه، نقشی در این عرصه داشته باشد. اما عدم توجه به تمامی

زان وفاداران و یاران یاد باد!

"هیچ مرگی غم‌انگیزتر از آن نیست
که در سنگر بمانیم و شلیک نکنیم"
امیرپرویز پویان



هشتم تیرماه ۱۳۵۵، جلسهٔ مرکزیت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از سوی ساواک شناسایی شد و به محاصرهٔ صدها تن از مزدوران گروههای عملیاتی و کماندوهای ارتش شاه در آمد.

در این یورش که در ادامهٔ ضربات پی در پی زمستان ۵۴ به سازمان وارد می‌شد، یازده فدائی به شهادت رسیدند، رفقا: حمید اشرف، محمدرضا یثربی، محمدحسین حق‌نواز و غلامرضا لایق مهربانی (از مرکزیت سازمان)، طاهره خرم، یوسف قانع خشکیجاری، محمدمهدی فرقانی، فاطمه حسینی، علی‌اکبر وزیری و غلامعلی خراطپور در یک درگیری حماسی کشته شدند. خانهٔ تیمی رفقا که جلسهٔ مرکزیت در طبقهٔ دوم آن تشکیل شده بود، بعد از اصابت موشک و شلیک گلوله و به آتش کشیده شدن، نشان از مقاومتی می‌داد که در درگیری پیش آمده بود. محلهٔ مهرآباد جنوبی تهران هرگز چنین روزی را فراموش نخواهد کرد.

مأموران ساواک در یک برنامهٔ تعقیب و مراقبت آهسته و طولانی و با استفاده از انواع وسایل شنود و مراقبتهای گوناگون، توانستند سرنخهایی از رفقای سازمان و محل تردد آنها و خانه‌های تیمی به دست آورند و از سال ۵۴ ضربات زنجیره‌ای خود را شروع کنند. ضربات ساواک به سازمان که از سال ۵۴ و از درگیریهای شمال و کرج و تبریز شدت یافته بود به ضربات ۲۶ اردیبهشت و ۸ تیر ۵۵ رسید. تنها در فاصلهٔ این چند ماه بیش از چهل نفر از اعضای سازمان کشته و دهها نفر دستگیر شدند. این ضربه‌ها برای یک سازمان چریکی مخفی که با محدودیتهای بیشمار روبروست جبران‌ناپذیر می‌نمود زیرا با از بین رفتن امکانات و قطع ارتباطات، بازسازی دوبارهٔ چنین تشکیلاتی کاری بود سترگ. علاوه بر آن، کشته شدن کادرهای باتجربه ضایعه‌ای بود که جبران آن در آن سالها بسیار مشکل بود و به همین خاطر نیز شاه و اعوان و انصارش از شادی در پوست نمی‌گنجیدند. در شب عملیات هشت تیرماه، رسولی، شکنجه‌گر مشهور ساواک و یکی از مسئولین این عملیات، در کمیتهٔ مشترک به میمنت پیروزی‌اش شیرینی پخش کرد.

چه کسی تعیین می‌کند

ولی فقیه یا مردم؟

بقیه از صفحه ۱۷

اینها نشانه تعارض بین این دو و آئینه تلاش امثال رفسنجانی و خامنه‌ای در خصومت با رای مردم و هرگونه جای پای این رای در حکومت اند. پاسخ خامنه‌ای بر کروی تاکید بر بی‌حقی مجلس در اقدام به تصویب طرح تحقیق و تفحص مجلس بود. اما نامه رفسنجانی علاوه بر تاکید بر اختیارات ولی فقیه، دهن کجی آشکار به اصلاح طلبان و قبل از همه آرا مردم است که در مخالفت با ولی فقیه به حساب آنها ریخته شده است. آقایان رفسنجانی و خامنه‌ای در این تصوراند که می‌شود با این بازی‌ها و با استفاده از عامل زور رای مردم را نادیده گرفت و با استفاده از ترس اصلاح طلبان از انتخاب بین وفاداری به ارگان ضد دموکراتیک حکومت و پایبندی به رای مردم، همچنان به ادامه وضعیت کنونی در یورش به دستاوردهای مبارزات مردم ادامه داد. اما آنها مثل هر مدافع حکومت‌های مستبد دیگر، فراموش می‌کنند که مردم وقتی که به این نتیجه برسند که با رای نمی‌شود، در انتخاب وسائل دیگر برای اعاده حق خود درحاکمیت بر سرنوشته جامعه تردیدی به خود راه نخواهند داد و این انتخاب دیگر انتخاب ناگزیر کنونی در درون حکومت نخواهد بود.

آقایان! بازیگر اصلی این شطرنج را غایب فرض نکنید. مردم کشور ما فقط ناظر اعمال شما نیستند، داورانی هستند که قضاوتشان را در مورد شما اعلام کرده‌اند. این قضاوت را به اقدام در به کرسی نشاندن نتیجه آن نیزمبدل خواهند ساخت.

مضمون و هدف نامه نگاریهای اخیر خامنه‌ای و رفسنجانی، اما قبل از همه بیان این واقعیت است که از نظر ارگان حکومت اسلامی، رای مردم فاقد ارزش و ارگان‌های متکی بر رای مردم نه قائم به ذات که نیازمند اجازه، رهنمود و امر ولی فقیه و ارگان‌های منتصب او هستند. بیهوده نیست جنتی هم مدعی شده است که مجلس بدون شورای نگهبان فاقد ارزش است. این قبیل اظهارات و اقدامات فقط نشانه تناقض بین جمهوریت و اسلامیت حکومت نیستند.

در تمامی سالهای سیاه دیکتاتوری شاه، رفقای بسیار ارزشمندی در مبارزهٔ نابرابر با دشمن جان باختند اما پرچم مبارزه، با تمامی ضعفها و نقاط قوتش، در اهتزاز ماند. چرا که راهی انتخاب شده بود نه از برای منافع فردی بلکه در راستای منافع کارگران و زحمتکشان به حیات خود ادامه می‌داد.

این ضربات هم نه تنها منجر به نابودی سازمان نشد بلکه رفقای باقیمانده با فاصله به سازماندهی مجدد پرداختند. با در نظر گرفتن اینکه فقدان رفقای که مرکزیت سازمان را تشکیل می‌دادند در ساخت و بافت تشکیلاتی، در آن دوره، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. البته سازمان قبلاً نیز این ضربه‌ها را تجربه کرده بود.

زمانی که رفقا مسعود احمدزاده، امیرپرویز پویان، اسدالله مفتاحی و ۹ نفر دیگر از بنیانگزاران گروه اول سازمان در زمستان ۱۳۵۱ اعدام شدند، رژیم شاه مرگ سازمان را اعلام کرد.

در فروردین ۱۳۵۴، زمانی که رفقا بیژن جزنی، حسن ضیاءظریفی، عباس سورکی، سعید کلانتری، عزیز سرمدی، احمد جلیل افشار و محمد چوپانزاده... زندانیان دربند - را در تپه‌های اوین به رگبار گلوله بستند، نابودی سازمان را جار زدند.

بعد از ضربهٔ هشتم تیرماه ۱۳۵۵ نیز بار دیگر ادعای مرگ سازمان توسط "مقامات امنیتی" گزارش شد. اما در هیچکدام از این مقاطع، سازمان نابود نشد. همیشه ثابت شد که مبارزه ادامه می‌یابد و فرزندان خود را می‌زاید.

جنبش چپ انقلابی ایران، در تقابل با روحیهٔ یأس و تسلیم‌طلبی، عافیت‌اندیشی و فرصت‌طلبی، که فرهنگ مسلط زمانه بود، فرهنگی نوین با ارزشهای انسانی را جایگزین نمود. جنبش چپ انقلابی می‌باید با تکیه بر تمامی دستاوردهای تاریخی خود و با غلبه بر انحرافات گذشته و حال، همچنان استوار و وفادار از منافع کارگران و زحمتکشان دفاع نماید. رفیق حمید اشرف یکی از صدها نمونه از این تجربیات تاریخی ماست.

یاد همهٔ رفقای از دست رفته گرامی باد.

نگاهی به بیانیه ۵ سازمان

بقیه از صفحه ۱۴

تناقضی که تنظیم‌کنندگان اعلامیه در آن دچارند، دقیقاً در همین نکته است. از یکسو خواسته‌هایی را طرح می‌کنند که در حد ظرفیتهای یک حکومت دموکراتیک است. ولی برای تحقق آن بر نیرویی تکیه می‌کنند که ظرفیتهای لازم برای تحقق این اهداف را ندارد. و اگر در حرف شعارهایی را طرح می‌کند، بیشتر یک ایده‌آل اتوپیک را از همسازی بین حکومت مذهبی و دموکراسی ترسیم می‌کند و به همین دلیل هم هست که نه می‌خواهد و نه می‌تواند با مانع اصلی گسترش دموکراسی در ایران، یعنی ولایت فقیه و دستگاه وابسته به آن مقابله کند. خاتمی و اصلاح‌طلبان، همچون چهار سال گذشته، عمدتاً به دنبال مذاکرات پشت پرده برای حل و فصل مشکلات خود هستند. آنها خواستار از بین رفتن ولایت فقیه نیستند بلکه تنها محدود کردن اختیارات وی و کاهش حوزه مانور ولی فقیه در امور اجرایی بویژه در کار ارگانهای اجرائی هستند.

خاتمی خود، چند ماه قبل از انتخابات در یک سخنرانی به روشنی طرح کرد که رئیس‌جمهور اختیارات زیادی ندارد و در روز ثبت نام برای کاندیداتوری خود نیز بار دیگر با طرح این مسئله گفت که مردم خوب می‌دانند که چه عواملی باعث شد تا وی نتواند به وعده‌های خود وفا کند. اکنون پس از انتخاب مجدد خاتمی به ریاست جمهوری، سازمانهای تنظیم‌کننده این بیانیه، بدون کوچکترین اشاره به موانع تحقق وعده‌های چهار سال پیش، که خود خاتمی به آن اعتراف دارد، مجدداً از وی می‌خواهند که در راه گسترش دموکراسی در ایران حرکت کند.

در شرایط حاضر در ایران، نمی‌توان از یکسو خواستار گسترش هرچه بیشتر دموکراسی بود و از سوی دیگر از لزوم تغییر قانون اساسی و حذف ارگانهای غیرانتخابی که بر ابزار اعمال قدرت چنگ انداخته‌اند، صحبتی نکرد. نمی‌توان خواستار آزادی مطبوعات و بیان و نشر شد، ولی از لزوم لغو قدرت وتوی ولی فقیه صحبتی به میان نیاورد. بیانیه خواستار انجام اصلاحات در قوه قضائیه شده است. این در حالی است که خامنه‌ای برای چندمین بار از بیدارگانهای اسلامی حمایت کرد و هشدار داد که دیگران فکر تغییر و تحول در این دستگاه را به مغز خود راه ندهند.

با خواسته‌های طرح شده در بیانیه مخالفتی نیست. این خواسته‌ها، بخش مهمی از خواسته‌های مردم هستند. اما نکته کلیدی این است که تا کی می‌توان بارها و بارها این خواسته‌های درست را طرح کرد و در بین جناحهای حکومتی هم به دنبال کورسویی گشت تا بتوان وی را مجری این رفرمها قلمداد کرد و یک بار از هم از خود نپرسید که آیا این امامزاده که به آن دخیل بسته شده، می‌تواند مرادی بدهد یا نه؟

طرح این خواسته‌ها از خاتمی و اصلاح‌طلبان بیش از آنکه واقعی و ناظر بر امکان اجرای آنها باشد، برپا کردن گرد و خاک است. گرد و خاکی که چهره اصلاح‌طلبان و ظرفیتهای واقعی آنها در پس یک پرده غبار، مبهم می‌کند.

شناخت و او را به هفده سال حبس جنائی محکوم کرد. دادستان دادگاه برای او سی سال حبس تقاضا کرده بود. حکم دادگاه، که تنها به مجری ترور محدود ماند و عاملان و آمران را به پیش نکشید، مورد اعتراض و ابرام احمد جیحونی و وکلای او قرار گرفت.

دادگاه بعدی به پرونده متهم به قتل سیروس الهی، که فردی بنام مجتبی مشهدی است پرداخت. سیروس الهی نیز از طریق عنصر نفوذی به قتل رسیده است. در دادگاه یک محقق آمریکائی بنام کنت تیبرمن، یک مقام عالی‌رتبه دستگاه اطلاعاتی فرانسه، بعلاوه علی قربانی فر، منوچهر گنجی و بنی صدر شهادت دادند. مجتبی مشهدی بعنوان مامور اطلاعاتی رژیم اسلامی مطرح شد. علی قربانی فر که (بادعای بنی صدر)، خود عضو یک تیم ترور رژیم اسلامی بوده و به‌مراه مصباح (از مامورین دستگاه اطلاعاتی رژیم که در دادگاه میکونوس بعنوان شاهد C معروف شد) به خارج فرار کرده، بعد از ترور سیروس الهی به مامورین پلیس فرانسه اطلاع میدهد که مجتبی مشهدی عامل این قتل بوده است. دادگاه در جریان پنج روز رسیدگی، علیرغم تقاضای ۲۰ سال حبس جنائی از سوی دادستان، حکم به برائت مجتبی مشهدی میدهد. وکلای مجتبی مشهدی در جریان دفاعیات خود علی قربانی فر را عامل این قتل معرفی و بعنوان جاسوس دو جانبه برای دستگاه اطلاعات ایران و فرانسه مطرح نمودند. او کماکان آزاد است.

آنچه در جریان این دادگاهها برای بار دیگر مطرح شد جای پای رژیم اسلامی در ترورهاست. سرنخ این دو ترور نیز، مانند ترورهای دیگر به عالیترین مقامات رژیم اسلامی مربوط میشود. واقعیت دوم اینکه دستگاه قضائی فرانسه کماکان رویه شناخته شده خود را نشان میدهد و هیچ اثری از تغییر این رویه در تحقق عدالت بنحو کامل و مستقل از منافع سیاسی و اقتصادی دیده نمیشود. نمونه دادگاه میکونوس که قضاوتی جدی و با شهامت را به نمایش گذاشت کماکان در جریان دادرسیهای دادگاههای اروپایی، متأسفانه بعنوان یک استثنا باقی است. و بالاخره سنگینی بار سیاسی و منافع اقتصادی بر رویه های قضایی در فرانسه، این بار خود را در نحوه انعکاس خبر این دادگاهها در نشریات فرانسوی نیز، به نمایش در آورد. جستجوی نشریات لوموند، لیبراسیون، فیگارو، لوسوار، اومانیتیه، کوریه انترناسیونال، نـوول اسپرواتور، لوموند دیپلماتیک از طریق سایتهای اینترنت آنها، تنها به یک خبر در مورد دادگاه متهم به قتل رضا مظلومان انجامید که در نشریه ۱۹ ژوئن لوموند درج شده است.

پیرامون دو دادگاه در پاریس

“فرار از مجازات” ادامه می‌یابد؟

دو هفته پایانی ماه ژوئن امسال، دو دادگاه جنائی در پاریس، برای بررسی پرونده متهمین به قتل رضا مظلومان (قربانی ترور در ماه می سال ۹۶) و سیروس الهی (قربانی ترور در ماه اوت سال ۹۶) تشکیل شد. همزمانی این دو دادگاه که به امر دو پرونده مستقل از هم می‌پرداختند، خود از موارد پرسش در باره روند قضایی در برخورد با ترور عناصر اپوزیسیون ایرانی است که از دیر زمانی بی پاسخ مانده‌اند.

متهم به قتل رضا مظلومان، احمد جیحانی بود که در آلمان یک “سکس شاپ” را اداره میکرد است. احمد جیحانی از مامورین رژیم اسلامی و عنصر نفوذی دستگاه اطلاعاتی آن رژیم در تشکیلاتی که رضا مظلومان به آن منتسب بوده، می‌باشد. او دو روز بعد از قتل در آلمان دستگیر می‌گردد و بنا به تقاضای استرداد قاضی معروف ضد ترور پاریس، ژان لوئی بوروگیئر، به فرانسه تحویل داده می‌شود. در مورد قتل رضا مظلومان، سناریو همانی بوده که در باره شاپور بختیار اتفاق افتاده است: عنصر نفوذی. شک به نقش رژیم اسلامی در قتل رضا مظلومان، بمانند ترور شاپور بختیار از ابتدا قویا عمل نمیکرده است. رژیم اسلامی نیز از همان لحظه اول کشف قتل به دفاع از خود و نفی نقش خود در آن مبادرت نموده است. پرونده شاپور بختیار سرهم بندی شد و به هیچ نتیجه‌ای نرسید. در جریان دادگاه، احمد جیحونی بعنوان مامور اطلاعاتی رژیم ایران مطرح شد. شاهدینی در این باره حضور یافتند. برخی از انجمنهای غیر دولتی نظیر “اس. او. اس. اتانتا” و “ار. اس. اف.” (خبرنگاران بدون مرز)، بعنوان شاکی دست به اقدام زدند. “ار. اس. اف.” برای اولین بار بعنوان شاکی عمل کرد و از موضع صرف اعتراض به قدرتهایی که دست به سرکوب روزنامه نگاران می‌زنند فراتر رفت. دبیر کل “ار. اس. اف.” علت این تغییر رویه انجمن خود را “فرار از مجازات” قاتلین اعلام کرد. او اعلام داشت که در پانزده سال، هفتصد و پنجاه روزنامه نگار در جریان انجام حرفه‌اش، در سراسر جهان به قتل رسیده‌اند. ۹۵ در صد این موارد ناروشن مانده و قاتلین به مجازات نرسیده‌اند. در دادگاه بررسی اتهام احمد جیحونی، به نقش دستگاههای اطلاعاتی رژیم اسلامی نیز اشاراتی رفته است. ولی سرانجام پس از پنج روز، دادگاه، متهم پرونده را مجرم

چه کسی تعیین می کند ولی فقیه یا مردم؟

بعد از انتخابات ریاست جمهوری، اصلاح طلبان درون حکومت خیز دیگری برداشتند تا مگر از زیر بار خفت گردن نهادن بر حکم حذف بحث تغییر قانون مطبوعات از دستور کار مجلس ششم، اندکی به در آیند و بخشی از اختیاراتی را که توسط مصوبه مجمع تشخیص مصلحت در ممنوعیت مجلس از تحقیق و تفحص در ارگان های تحت امر رهبری سلب شده است، احیا کنند.

اصلاح طلبان از تحقیق و تفحص در سیمای جمهوری اسلامی آغاز کردند. اما پیشنهاد در این مورد هم، قبل از آن که در صحن علنی مجلس مورد بحث قرار گیرد، توسط کروبی، رئیس مجلس از دستور خارج شد. مثل مورد بحث قانون مطبوعات این بار نیز، مساله به رهبری یعنی خامنه ای گره خورد. اگر آن بار خامنه ای با ارسال نامه ای مجلس را از ورود به بحث مطبوعات برحذر داشت، این بار رئیس مجلس پیشاپیش خود اقدام به تعیین تکلیف در این مورد نمود و طی نامه ای به خامنه ای متوسل شد. این اقدام کروبی، اگر برخی از اصلاح طلبان را آزرده ساخت و برخی را به گله گزاری واداشت، در اردوی جناح ولی فقیه با شور و شعف ستوده شد. خامنه ای در پاسخی به کروبی، ظاهراً از تحقیق و تفحص مجلس استقبال هم نمود و آن را نعمتی برای صدا و سیمای جمهوری اسلامی دانست. اما در همان نامه موکداً مجلس را از این حق مبری دانست و وعده دادن چنین حقی به مجلس از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام را داد.

بعد از دو هفته هاشمی رفسنجانی بعنوان رئیس مجمع تشخیص مصلحت، طی نامه ای اعلام کرد که این شورا با توجه به نظر تفسیری شورای نگهبان "مستقلاً امکان قانونی تجدید نظر در این مصوبه را ندارد." دیروز که این مجمع قرار بود در اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان در مورد تحقیق و تفحص با "اطلاع" یا "اذن" رهبری، داوری کند. با مشاهده پیروزی چشمگیر اصلاح طلبان در انتخابات مجلس ششم، اصلاً حق تحقیق و تفحص مجلس را از ارگانهای تحت امر ولی فقیه با یک مصوبه منتفی می ساخت. امروز وقتی که صحبت از اعاده این حق در میان است، مدعی است که از امکان قانونی در این

زمینه برخوردار نیست و مساله را به ولی فقیه پاس می دهد تا با "استفاده از اختیارات مقام ولایت" به این مجمع "دستور" دهد که "بررسی مجدد" شود.

نامه رفسنجانی نه بازی با کلمات بود و نه از سر اشتباه و بدفهمی نوشته شده است. این نامه ادامه همه آن اقداماتی است که از بدو انتخاب اصلاح طلبان از طرف مردم تا کنون دنبال شده است. هر جا که جناح ولی فقیه با رای مردم کنار گذاشته شده است، آن جا هر کجا بود، از ریاست جمهوری تا مجلس، توسط ارگان های انتصابی ولی فقیه مصلوب الاختیار گشته است. تا انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری، رئیس مجمع تشخیص مصلحت همواره رئیس جمهور بوده است. تا روشن شد که نظر کرده ولی فقیه رئیس جمهور نخواهد شد، ریاست این مجمع به رفسنجانی سپرده شد. مجلس ششم که اکثریت بیش از دو سوم آن را اصلاح طلبان تشکیل می دهند، قبل از آن که گشوده گردد، حق تحقیق و تفحص بر ارگان ها و نهادهای تحت امر ولی فقیه را که کم هم نیستند، با یک مصوبه مجمع تشخیص مصلحت از دست داد، مجمعی که امروز رئیس آن مدعی شده است که امکان قانونی برای تغییر مصوبه خود را ندارد و منتظر "دستور" و "رهنمودهای مربوطه" رهبری است. و دست آخر این که اولین گام مجلس ششم در تلاش برای تغییر قانون مطبوعات مصوب مجلس ششم به دستور خامنه ای به بن بست کشانده شد. اما واکنشها در قبال نامه به خامنه ای، به حدی بود که رفسنجانی را مجبور به توضیح و در واقع توجیه این نامه کرد. در اطلاعیه ای که به همین منظور به نام مجمع تشخیص مصلحت برای رفع سو تفاهات و تنویر افکار عمومی منتشر گردید، که در آن بعد از استناد به نظر شورای نگهبان که طبق آن "مجمع تشخیص مصلحت مستقلاً نمی تواند در مصوبات خود تجدید نظر کند"، به "استحضار ملت شریف ایران" رسانده شده است که: "مقام معظم رهبری اجازه تجدید نظر را صادر ننموده اند و بلکه تاکید فرموده اند که مجوز تجدید نظر را به مجمع ابلاغ خواهند کرد، لذا مجمع تشخیص مصلحت تقاضا کرده است که دستور تجدید نظر و رهنمودهای لازم را ارائه فرمایند." آب از آب تکان نخورده است. فقط یک نامه نگاری صورت گرفته است. و به مقام رهبری یادآوری شده است که "اجازه" را صادر نمایند. تا آئین نامه مجلس، توسط

مجمع تشخیص مصلحت، مورد بازبینی قرار گیرد.

نامه رفسنجانی نشانه عدم تمایل او به تغییر مصوبه مجمع تحت ریاستش بود. در این امر شکی نیست. رفسنجانی که در جریان انتخابات همین مجلس، با همه اقدامات شورای نگهبان به نفع او، قادر به حضور در مجلس نشد و برای چنین حضور یاز رای مردم محروم بود، اکنون فرصت آن را یافته است که همه مجلس ششم را در گرو تصمیمات خود و همپالگی های خود نگه دارد. توضیح او در مورد عدم امکان تغییر مصوبه شورای تحت ریاست او، نشان دهنده تمایل خود او در تبدیل مجلس به گروگان مجمع تحت ریاستش و ارگان های نظیر و تابع اراده ولی فقیه است.

در این نامه نگاری، اگر کروبی بعنوان نقطه ضعف اصلاح طلبان امکان هرگونه مانوری را از مجلس گرفت و آن را دست بسته به کسب اجازه از خامنه ای فرستاد. خامنه ای هم به نوبه خود این "عصاره ملت" را برای تغییر آئین نامه اش به درگاه رفسنجانی حواله داد. رفسنجانی با پاس دادن مجدد به خامنه ای، جواب مجلس را داد و عملاً بر مصوبه قبلی پافشاری نمود و اگر حتی بعد از این نامه نگاری ها، این مصوبه هم تغییر کند، یک واقعیت دیگر قابل بازگشت نیست، بعد از این مجلس هر چه بیشتر و به شکل علنی تر به یک جمع دست و پا بسته ای تبدیل شده است که قبل از هر تصمیمی، باید از مراجع متعدد ریز و درشت کسب تکلیف کند و هرکجا هم که خواست با این یا آن خواست ارگانهای متعدد تحت کنترل مافیای قدرت، مخالفت کند یا در مقابل آنها دست به مقاومت بزند، سلب اختیار شده، کار او را مثل تعیین بودجه برای صدا و سیما و انجام می دهند.

مجلسی که حق دست زدن به ارقام بودجه تحمیلی ارگان های مثل صدا و سیما را ندارد، طبیعی است که حقی در تحقیق و تفحص در آن ها را هم نداشته باشد و حتی اگر تحقیق و تفحصی هم کرد، مثل موارد دیگری که کمیسیون های مختلف مجلس از جمله کمیسیون اصل ۹۰ کرده است، نه ضمانت اجرائی دارد و نه گوش کسی بدهکار آنهاست. قوه قضائیه تحت امر ولی فقیه، به شکایت صدا و سیما علیه عضو هیات رئیسه مجلس بیشتر اهمیت قائل است تا شکایت رسمی حتی وزیر کشور و دولت از یک عضو شورای نگهبان، جناب جنتی که قلب واقعیت کرده است. بقیه در صفحه ۱۵

شاهدخت و گدا به یکسان قربانی جامعه‌ی مردسالار نیستند

احمد آزاد

خانم عفت ماهباز در نشریه اینترتی "عصر نو" به بهانه خودکشی لیلی پهلوی، کوچکترین دختر شاه سابق ایران، بحثی پیرامون ستمی که بر زنان این مرز و بوم می‌رود را در قالب مطلبی با عنوان "شاهزاده و گدا، هردو قربانی جامعه مرد سالار هستند" به میان کشیده است.

در این نوشته خانم ماهباز با نگاهی به زندگی لیلا پهلوی و محیط بسته و پرقید و بند زندگی وی، این خودکشی را ناشی از تسلط سنت های مردسالاری و باید ها و نبایدهائی میداند که شاهدخت گریبانگیر آن بود. و چنین نتیجه می‌گیرد که لیلا پهلوی و آن دختر فقیر سیستانی هر دو در حصار سنت های نوشته و نانوشته اسیرند. یکی در هتلی لوکس در لندن خودکشی میکند و آن دیگری در گوشه ای دورافتاد در ایران پیت نفت را بر روی خود خالی میکند و خود را به آتش می‌کشد.

یقیناً جامعه ایران یک جامعه مردسالار است. سنت های دیرپای عرفی و شرعی مرسالارانه قرن ها است که بردست و پای زنان ایران بند و بست های بسیاری زده است. این جامعه مردسالار محدوده آزادی و اختیار زنان را بسیار تنگ و باید و نباید های بسیاری را بر حرکت و فعالین زنان تحمیل کرده است. نهایتاً در چنین شرائطی زنان تابعی از تمایلات مردان می‌گردند.

این شرائط بر تمام زنان ایران مسلط است. در این نکته اختلافی با خانم ماهباز نیست. اختلاف آنجا است که خانم ماهباز موقعیت همه زنان در مقابل این شرائط را نیز یکسان گرفته و همه را به یکسان قربانی این فرهنگ مرد سالارانه می‌داند. این یکسان نگری نوعی سرنوشت محتوم را برای همه زنان، فارغ از موقعیت اجتماعی شان رغم می‌زند. این دریافتی به غایت نادرست است که نه تنها واقعیت امروزی زن ایرانی را بدرستی بیان نمی‌کند، در عین حال تلاش و مبارزه برای رهایی از ستم مردسالارانه را نیز با دشواری روبرو می‌سازد. فکر میکنم نیازی به استدلال نیست که یکی از علل اصلی تسلط مرد بر زن، در طول تاریخ، کنترل مردان بر منابع تولید و ثروت بود. مرد نان آور بود و حیات خانواده

و خود زن به تامین معاشی که توسط مرد انجام می‌شد بستگی داشت. امروزه با رشد سرمایه داری و نیاز سرمایه به نیروی کار زنان، زن از وابستگی به مرد به لحاظ اقتصادی رها شده و این خود اولین و مهمترین قدم برای گسترش آزادی های زنان و کاهش تسلط مردان و به تبع آن کاهش تسلط فرهنگ مردسالاری در جامعه بوده است. اولین قدم برای رهایی زن از سلطه مرد، آزادی زن از وابستگی مالی به مرد است. لیلا پهلوی هیچگاه همچون آن دختر فقیر سیستانی تحت سلطه قوانین مردسالاری نبوده است. لیلا پهلوی می‌توانست استقلال مالی خود را داشته باشد. لیلا پهلوی می‌توانست در مقابل سنت های بایسته و بگوید "نه". یقیناً وی در این مقابله بسیاری امتیازات شاهدختی را از دست میداد ولی رها از سنت ها و همچون یک انسان آزاد برای زندگی آینده خود تصمیم می‌گرفت. لیلا پهلوی اگر چنین نکرد، خود نخواست. این یک انتخاب شخصی زنی بود که تصمیم گرفت علیرغم آنکه می‌تواند دیوارهای محدود سنت های مرسوم را خراب کند، در آن چهاردیواری تنگ بماند و بر قوانین مسلط آن گردن نهد. و آنجا که به بن بست می‌رسد، احتمالاً در یک لحظه اوج استیصال و درماندگی در یک هتل لوکس لندنی به زندگی خود خاتمه دهد.

آن دختر فقیر سیستانی اما چه امکاناتی دارد تا از جهنم زندگی پر رنج و مشقت خود که با تمام فشار های فرهنگ مردسالار نیز همراه است، بگریزد. به کجا می‌تواند پناه برد؟ آیا او می‌تواند همچون شاهدخت بگوید "نه". نه گفتن او یعنی از بین رفتن همان حداقل زندگی که وجود دارد. سرپناهی مخروبه و سفره ای ناچیز. نه گفتن برای وی یعنی آواره شدن در شهر و خیابان، نه گفتن برای وی یعنی بازگشت به خان پدری، اگر ممکن باشد، و اضافه شدن بر باری که خود بدون وی، پدر و مادرش بسختی بدوش می‌کشیدند.

آن دختر فقیر سیستانی و تمامی زنان زحمتکش جامعه ما چاره ای جز تحمل شرائط مشقت بار زندگی پر از ناملايمات خود و "ساختن و سوختن" را ندارند. لیلا پهلوی و تمامی زنان طبقات مرفه اما امکان انتخاب دارند. آنها هم می‌توانند بمانند و تحمل کنند و هم می‌توانند سد سنت ها را بشکنند و همچون

یک انسان آزاد صاحب اختیار زندگی خود گردند. اگر خودکشی آن دختر سیستانی سرنوشت محتوم زنان زحمتکش و طبقات تهی دست جامعه ما است، اما خودکشی لیلا پهلوی به هیچ وجه سرنوشت محتوم زنان طبقات مرفه و متوسط ایران نیست. اگر خودسوزی دختر سیستانی نه تنها اندوه بار، که عصیانگر است، خودکشی لیلا پهلوی تاسف بار است.

آن دختر سیستانی و تمام زنان طبقات تهی دست و زحمتکش جامعه ما، نمی‌توانند از این سرنوشت محتوم بگریزند تا زمانی که شرائط سیاسی - اجتماعی جامعه ما چنین است. رهایی آنان از این وضعیت تنها آن زمان ممکن خواهد بود که در جامعه تحولاتی بنیادین رخ دهد، که امکانات لازم برای دفاع از حقوق زنان و حمایت از آنها فراهم گردد، که به لحاظ مالی بتوانند مستقل از مردان زندگی خود را به درستی تامین کنند. امروز همه مردان و زنان آزادیخواه این مرز و بوم باید برای رسیدن به چنین جامعه ای تلاش و مبارزه کنند.

لیلا پهلوی و تمام زنان طبقه مرفه و متوسط جامعه ما ولی اسیر این سرنوشت محتوم نیستند. آنها نه از امروز که از دیروز هم می‌توانستند در مقابل تسلط فرهنگ مردسالاری مقاومت کنند و بسیاری نیز چنین کردند. مقاومت این زنان، که امکان عملی آن را دارند، در مقابل تسلط قوانین و فرهنگ مردسالاری، نه تنها یکی از حوزه های مبارزه برای رسیدن به آزادی و دموکراسی در ایران است، که خود کمک بسیار بزرگی است در راه رهایی تمام زنان ایران و جامعه ما از قوانین و فرهنگ مردسالاری.

خانم عفت ماهباز

شاهدخت قربانی جامعه مردسالار نشد. وی می‌توانست انتخابی دگر کند و چه تاسف بار که انتخابی نادرست کرد. دختر گدا اما قربانی جامعه ای است که قوانین سرمایه داری به همراه فرهنگ مردسالاری راهی دیگر برای وی باقی نگذاشته اند. یکسان نگری بین این دو کشیدن پرده ای است بر شرائط مشقت بار زنان طبقات تهی دست و زحمتکش از یکسو و صحه گذاردن بر تسلیم طلبی زنان طبقات مرفه و متوسطه از سوی دیگر. اگر رهایی آنان با تحولات بنیادین همراه باید باشد، اما رهایی اینان هم امروز با مقاومت و مبارزه ممکن است.

پاریس - ۷ تیر ۱۳۸۰

نتیجه تعیین کننده داشته باشد که طیف وسیع و متنوع مدافعین آزادی و حقوق بشر را مورد توجه قرار دهد.

قطعنامه خانواده‌های زندانیان در مقابل دفتر سازمان ملل

نماینده محترم سازمان ملل در تهران، با سلام، چنانچه استحضار دارید هر کشوری با پذیرش مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر خود را - در سطح جهانی - مقید و متعهد به اجرای اعلامیه حقوق بشر می‌نماید. شعار "کلیه حقوق برای همه" پیام اصلی اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌باشد و معیاری است که براساس آن میزان موفقیت هر کشور در رعایت حقوق بشر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. متأسفانه به رغم مخالفت‌های صریح پارلمان جمهوری اسلامی، سیدمحمد خاتمی ریاست محترم جمهوری، و مخالفت آشکار وزارت اطلاعات با نحوه برخورد با بازداشت‌شدگان اخیر در ایران، هنوز حقوق بشر در کشور ما از سوی جریان انحصارطلب نقض می‌گردد.

ما، همسران، مادران و فرزندان بازداشت‌شدگان ملی - مذهبی، نهضت آزادی و روزنامه‌نگاران زندانی، اعلام می‌داریم که مواد ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۹ و ۲۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر در این بازداشتها نقض گردیده است.

ماده ۲: هر کس می‌تواند بی هیچگونه تمایزی، بویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر، و همچنین منشأ ملی یا اجتماعی، ثروت و ولادت و یا هر وضعیت دیگر، از تمام حقوق و همه آزادیهای ذکر شده در این اعلامیه بهره‌مند گردد.

ماده ۳: هر فردی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

ماده ۵: هیچ کس نباید شکنجه شود یا تحت مجازات یا رفتار ظالمانه ضدانسانی، یا تحقیر آمیز قرار گیرد.

ماده ۶: هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی‌اش در همه جا به رسمیت شناخته شود.

ماده ۷: همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بی هیچ تبعیضی از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد و بر ضد هر تحریکی که برای چنین

رویکرد جدید این دسته از خانواده‌های زندانیان به مجامع بین‌المللی، در ادامه تلاشهای بیوقفه آنها؛ از نامه‌نویسی به ریاست جمهوری و رئیس قوه قضائیه رژیم تا دیدار با نمایندگان کمیسیون اصل نود مجلس و نیز استفاده از تمامی امکانات محدود "قانونی" که در اختیار داشتند صورت می‌گیرد. البته همه تلاشهای فوق، تاکنون تأثیر قابل ملاحظه‌ای در سرنوشت زندانیان نداشته است.

دور جدید انتخابات ریاست جمهوری که انتظار می‌رفت، و یا چنین وانمود می‌گردید، که سرآغاز تغییری در وضعیت این دسته از بازداشت‌شدگان باشد نیز، در اولین روز پس از انتخابات، با ممانعت از آزادی مشروط اکبر گنجی، روزنامه‌نگار زندانی که قرار بود با قید ضمانت آزاد گردد، نشان داد بیش از اینکه بازتاب شرایط سیاسی حول و حوش انتخابات باشد، جنبه تبلیغی و کشاندن نیروهای متأثر از این طیف به پای صندوقهای رأی بوده است. در چنین شرایطی خانواده‌ها برای کاهش فشار بر زندانیان، کاستن از شکنجه‌های روحی و جسمی آنها و بالاخره وادار کردن سران حکومت به تشکیل دادگاه با شرایط قانونی و یا آزادی فوری زندانیان، از حق مشروع خود مبنی بر مراجعه به نهادهای مدافع حقوق بشر استفاده نموده و آنها را به پذیرش مسئولیت خود فرامی‌خوانند. بجاست که این مطالبه حق طلبانه از سوی تمامی آزادیخواهان در ایران و جهان مورد پشتیبانی قرار گیرد.

با آگاهی کامل از اینکه سرنوشت آزادی بطور کلی و آزادی زندانیان سیاسی ایران، با مبارزه مردم ما، در صفوفی متحد و متشکل، در خود کشور رقم می‌خورد، نسبت به همبستگی مجامع مدافع حقوق بشر و افکار عمومی بین‌المللی نایست بی توجه بود. احزاب، سازمانها، فعالین و شخصیت‌های اجتماعی - سیاسی و فرهنگی، و تشکلات دموکراتیک می‌توانند صدای آزاد مردم و منعکس کننده خواسته‌های حق طلبانه و آزادیخواهانه آنها در خارج از کشور بوده و با مراجعه به مراجع رسمی بین‌المللی، و نیز سازمانهای غیردولتی مدافع حقوق بشر، خواهان اعزام هیتهایی برای بررسی وضع حقوق بشر و بازرسی زندانها و دیدار با زندانیان سیاسی شوند. برگزاری تظاهرات حول اهداف مشخص - که در اینجا به روشنی سرنوشت زندانیان سیاسی و عقیدتی مورد نظر است - وقتی می‌تواند بازتاب گسترده و

جمع خانواده‌های زندانیان سیاسی

در مقابل دفتر سازمان ملل در تهران برای جلب توجه سازمانهای مدافع حقوق بشر و افکار عمومی بین‌المللی روز ۳۰ خرداد ۱۳۷۰، حدود هفتاد تن از اعضای خانواده‌های زندانیان سیاسی - عقیدتی (نیروهای ملی - مذهبی و نهضت آزادی) با تجمع در مقابل دفتر سازمان ملل در تهران نسبت به بازداشت نزدیکان خود اعتراض کردند. نزدیکان این افراد، ماههاست بالاکلیف و بدون هیچ اتهام روشنی در حبس به سر می‌برند.

خانواده‌ها از نمایندگی این سازمان در تهران خواستند که نسبت به نقض مکرر حقوق بشر در مورد بازداشت‌شدگان بی اعتنا نبوده و ضمن اعلام پیام و گزارش این اجتماع به مرکز سازمان ملل، از مسئولان ایرانی بخواهند تا بنا بر تعهدی که دارند، به نقض بیانیته جهانی حقوق بشر پایان داده و زندانیان سیاسی و عقیدتی را آزاد نمایند. اجتماع کنندگان پلاکاردهایی در دست داشتند که به فارسی و انگلیسی بر روی آنها نوشته شده بود: سلول انفرادی تا کی؟ - بازداشت موقت تا کی؟ - زندانیان کجا هستند؟ - زندان انفرادی هفت ماهه سحابی را متوقف کنید! - شکنجه‌های روانی را متوقف کنید! - زندانی سیاسی را آزاد کنید!

یک ساعت پس از شروع این گردهمایی، نیروهای امنیتی و انتظامی رژیم به قصد متفرق کردن اجتماع کنندگان وارد عمل شده و با پاره کردن پلاکاردها، و ضرب و شتم برخی از آنها، از جمله خانمها هاله سحابی و نرگس محمدی، با آنها درگیر شدند. خانواده‌ها در مقابل تهاجم نیروهای امنیتی، مقاومت نموده و پس از قرائت قطعنامه خود و با خواندن سرود (ای ایران، ای مرز پرگهر) به اجتماع خود پایان دادند.

در این روز، سه نفر از اجتماع کنندگان، به عنوان نماینده جمع موفق شدند با نماینده دفتر سازمان ملل در تهران دیدار کنند. نامبرده قول داده است نتیجه رایزنیهای این دفتر را با مقامات مسئول، به اطلاعشان برساند. بنا بر اطلاعات بعدی، مبشری نیز تعدادی از بستگان زندانیان را احضار کرده و "ناخرسندی" خود را، که چیزی جز تهدید مرسوم سخنگویان دستگاه قضائی و امنیتی رژیم نیست، به آنها ابلاغ نموده است.

ملاقات همسر طاهر احمدزاده با او

در پی ماهها بی خبری از وضعیت آقای طاهر احمدزاده، اخیراً یک ملاقات کوتاه بین او و همسرش صورت گرفته است.

خانم احمدزاده در گفتگوی کوتاهی با "رادیو آزادی" نسبت به وضعیت جسمی آقای احمدزاده ابراز نگرانی کرد. وی در رابطه با ادعای دروغین یکی از مقامات دادگستری رژیم مبنی بر نگهداری زندانیان ملی - مذهبی در سالنهای بزرگ و برخورداری آنان از امکاناتی نظیر رادیو و تلویزیون، گفت آقای احمدزاده در برابر پرسش او پیرامون وضعیت محل بازداشت خود، گفته است سالن مورد نظر آقایان که بزرگتر از محل قبلی است مکانی است به اندازه یک متر در دو متر.

بدین ترتیب روشن است که این زندانی سیاسی که از وی به عنوان کهنسالترین زندانی سیاسی ایران یاد می شود پیش از انتقال به این سالن "بزرگ" دومتري، سه ماه گذشته را در سلولها و شکنجه گاههایی به مراتب کوچکتر از این به سر برده است.

خانم احمدزاده گفت که از سی و دو سال زندگی مشترک، بیش از پانزده سال آن را شاهد زندانی بودن این مرد مبارز بوده است. او به این نکته نیز اشاره کرد که همسرش علاوه بر تحمل سالها زندان و شکنجه در دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی، سه فرزند خود، مسعود، مجید و مجتبی، را در راه آزادی مردم و انقلاب ایران از دست داده است.

وثیقه های ۲۰۰ و ۳۰۰ میلیونی برای آزادی زندانیان سیاسی!

دستگاه فضائی جمهوری اسلامی، برای شانه خالی کردن از آزاد کردن زندانیان سیاسی ملی - مذهبی، دست به ترفند پیشرفته جدیدی زده است، و آن؛ طبق گزارشاتی که توسط مطبوعات و رسانه های گروهی ایران منتشر شده، تعیین وثیقه های گزاف و غیرقابل دسترسی برای آزادی زندانیان مشروط زندانیان ملی - مذهبی است که اکثرشان همچنان در سلولهای انفرادی به سر می برند و هنوز نه دادگاهی داشته اند و نه حتی روشن است که به چه اتهامی دستگیر شده اند:

- همسر هدی صابر گفت برای آزادی همسرش، یک قرار وثیقه ۲۰۰ میلیون تومانی صادر شده. او تأکید کرد که به هیچوجه از عهده تأمین این وثیقه سنگین برنمی آید.

- پدر علی افشاری نیز رقم ۲۰۰ میلیون تومان وثیقه را برای آزادی فرزندش تأیید کرد.

- گفته می شود برای آزادی مشروط رضا علی جانی نیز ۲۰۰ میلیون تومان وثیقه در نظر گرفته شده است.

- بالاترین مبلغ وثیقه در نظر گرفته شده - ۳۰۰ میلیون تومان - برای آزادی مشروط آقای طاهر احمدزاده است.

آنان در جمعهای خصوصی بطور مخفیانه نوار تهیه شده که نقض ماده ۱۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر است. حتی، برخلاف اصول ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ قانون اساسی ایران، هیچ حقی به متهمان جهت طرح دعوا و مراجعه به دادگاه نشده است که مغایر با ماده هشت اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

با قرار دادن بازداشت شدگان در شرایط سخت روحی و خلاء کامل خبری و بازجوئیهای شبانه روزی، برخی از این افراد وادار به اعتراف و نوشتن توبه نامه کرده و سعی می شود آنها از آرمانها و عقاید خود برگردند. در نهایت با نمایش این اعترافات در تلویزیون به ترور شخصیت این افراد می پردازند که مغایر ماده ۱۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر است. مدارک ادعا شده علیه بازداشت شدگان در حد تحلیلهای ذهنی است که با مراجعه با دفتر خاطرات و نوارهای سخنرانی تهیه شده است. به همین دلیل با وجودی که بازداشت شدگان متهم به براندازی شده اند، از تشکیل دادگاه علنی با هیئت منصفه که از ملزومات رسیدگی به جرایم سیاسی است طفره می روند که این نیز مغایر ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

در خاتمه، با توجه به اینکه نماینده دستگاه قضایی ایران برای پاسخگویی پیرامون موارد نقض حقوق بشر سازمان ملل در ژنو دعوت شده است، از اعضای ناظر و حافظ حقوق بشر سازمان ملل در ایران می خواهیم که نسبت به نقض مکرر حقوق بشر در مورد روشنفکران، فعالان سیاسی، اساتید دانشگاه و روزنامه نگاران بی اعتنا نباشند و ضمن ابلاغ پیام و گزارش اجتماع ما به مرکز، از مسئولان ایرانی بخواهند تا با آزادی عزیزان ما به تعهدی که در قبال سازمان جهانی حقوق بشر داده اند، احترام بگذارند.

خانواده های بازداشت شدگان:

احمدزاده - ارتضاء - اشقاق - بازرگان - باقی - بسته نگار - بنی اسدی - پدram - پیمان - توسلی - حجتی - خرم - دوانی - رجایی - رحمانی - رفیعی - رئیس طوسی - رضایی - زمانی - سحابی - سرجمعی - شمس الواعظین - صابر - صباغیان - علوی - علیجانی - عمرانلی - غروی - فرزندی - کاظمیان - گنجی - محقق - محمدی اردهالی - مدنی - مسکین - مسوعی - ملکی - منتظری - منصوریان - نعیم پور - یوسفی اشکوری.

تبعیضی به عمل آید، از حمایت یکسان قانون بهره مند گردد.

ماده ۹: هیچکس را نباید خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید کرد.

ماده ۱۰: هر شخص، با مساوات کامل، حق دارد که دعوایش در دادگاهی مستقل و بیطرف، منصفانه و علنی رسیدگی شود و چنین دادگاهی درباره حقوق و الزامات وی، یا هر اتهام جزایی که به او زده شده باشد، تصمیم بگیرد.

ماده ۱۲: نباید در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامتگاه یا مکاتبات هیچکس مداخله های خودسرانه صورت گیرد یا به شرافت و آبرو و شهرت کسی حمله شود. در برابر چنین مداخله ها و حمله هایی، برخورداری از حمایت قانون حق هر شخصی است.

ماده ۱۹: هر فردی حق آزادی عقیده و بیان دارد و این حق مستلزم آنست که کسی از داشتن عقاید خود بیم و نگرانی نداشته باشد و در کسب و دریافت و انتشار اطلاعات و افکار، به تمام وسایل ممکن بیان و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد.

ماده ۲۰: هر شخص حق دارد از آزادی تشکیل اجتماعات، مجامع و انجمنهای مسالمت آمیز بهره مند گردد.

نماینده محترم سازمان ملل در تهران!

همسران و فرزندان ما را بدون هیچ مدرکی ابتدا بازداشت نموده اند و سپس در صدد جمع آوری مدرک برای اثبات جرم آنها برآمده اند و هنوز پس از گذشت ماهها، توضیح قانع کننده ای برای دستگیری آنها ارائه نشده است که مغایر با ماده ۱-۳ و ۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

بازداشت شدگان در سلولهای انفرادی و زندانهای بی نام و نشان خارج از نظارت نهادهای اجرایی نگهداری می شوند که مغایر با ماده پنج اعلامیه جهانی حقوق بشر است. عزیزان دربند ما که با نام ملی - مذهبی و نهضت آزادی ایران (با سابقه چهار ساله) فعالیت می کردند مدت های مدیدی بطور شفاف تشکیل جلسه می دادند ولی اکنون و قبل از تشکیل هر دادگاه صالحه و صدور رأی، فعالیت آنها غیرقانونی اعلام شده است که این نیز مغایر با ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر است. منازل و لوازم شخصی بازداشت شدگان و وابستگان آنها مورد تفتیش قرار گرفته که مغایر ماده ۱۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر است. به متهمان گفته شده که از جلسات

معرفی کتاب

ماه دوقلوها

ماه دوقلوها - خاطرات دوران کودکی - شعرهای برگزیده - عکس و اسناد، میکوش رادنوتی - مترجم: مجتبا کولیوند، نشر اندیشه، آلمان، چاپ اول تابستان ۱۳۷۸.

"در ماه ژوئن ۱۹۴۶، یکسال پس از پایان جنگ جهانی دوم و شکست فاشیسم، اهالی روستایی در نزدیکی شهر "گیور" واقع در خاک مجارستان، یک گور جمعی را که در آن اجساد ۲۲ نفر دفن شده بود، پیدا می کنند و آنرا نبش قبر می کنند. در جیب بارانی یکی از این اجساد، "دفترچه شعر کوچکی" می یابند، که در آن شعرهایی چند با امضاء میکوش رادنوتی، شاعر مجاری به چشم می خورد.

از روی این "دفترچه شعر" جسد او را شناسائی می کنند و با توجه به تاریخ و ذکر نام مکانهایی که او در پائین شعرهای خود نوشته بود، درمی یابند که شاعر، از زمان اسارتش در اردوگاههای کار اجباری، آخرین سرودهایش را مخفیانه در این دفترچه یادداشت نموده و آن را در بارانی خود جاسازی کرده بود.

مجتبا کولیوند، مقدمه کتاب ماه دوقلوها را با پایان تراژیک شاعر مبارز کمونیست و مترجم مجاری شروع می کند و با وارد کردن این شوک، خواننده متاثر و کنجکاو را به دنبال خود می کشاند تا در لابلای سطور کتاب به معرفی این شاعر ضدفاشیسم بپردازد.

"میکوش رادنوتی در یک خانواده یهودی ساکن شهر بوداپست در سال ۱۹۰۹ به دنیا می آید. گویی که سرنوشت غم انگیز و تلخکامی در زندگی، از همان روز نخست همزاد او بود زیرا در این روز و در هنگام تولد، مادر و برادر دوقلوی خود را از دست می دهد. و هنوز کودک خردسالی بیش نبود که در میدان محله ای که در آن زندگی می کرد شاهد صحنه اعدام یک سرباز فراری می شود. او با از دست دادن پدرش در ۹ سالگی، از نامادری مهربانش جدا شده به زندگی در کنار دو زن سالمند از خانواده پدری اش مجبور می شود."

رادنوتی با این تجربه های شوم بزرگ می شود و به سوی ادبیات روی می آورد. در شانزده سالگی اولین شعرش را می سراید. با آموختن زبان فرانسه با ادبیات جهان آشنا شده و به مذهب با دیدی انتقادی نگاه می کند. با انتشار دومین دفتر شعرش در سال ۱۹۳۱، به اتهام جریحه دار کردن احساسات مذهبی به دادگاه فراخوانده می شود و پس از مدتی کتابش به حکم دادگاه توقیف و جمع آوری می شود. با آشنایی با محافل روشنفکر و در ارتباط با "کارگران جوان کمونیست" به حزب کمونیست مجارستان می پیوندد و برای رشد آگاهی کارگران دست به فعالیت های گسترده ای می زند. او همزمان، با مجلات ادبی همکاری کرده به ترجمه آثار نویسندگان و شعرا می پردازد. در این هنگام فاشیسم در اروپا در حال رشد و پیشروی است و او در چهارمین دفتر شعرش در رابطه با تسلط فاشیسم بر اروپا چنین می سراید:

"آزادی سرخ

شاید

هرگز نیاید "

یا زمانی که فاشیسم بر مجارستان نیز مسلط گردیده و یهودیان را به نصب ستاره زرد بر روی لباسشان مجبور می کند و این امر شامل رادنوتی که یک روشنفکر یهودی تبار است نیز می شود، احساس خود را با این شعر ترسیم می کند:

"ای انسان

شرمم باد

به خاطر تحقیر انسان "

در بهار ۱۹۴۴ رادنوتی توسط مقامات آلمان فاشیستی به اردوگاه مرگ "هایدناو" اعزام می شود، که هرگز باز نمی گردد. وی در یکی از اشعارش که قبل از اسارت خود سرود پایان زندگی خود را چنین پیش بینی می کند:

"شاعرم و به همین خاطر به کاری

نمی آیم

هیچکس مرا نمی خواهد

و بی صدا می خوانم؛

کاملاً بیهوده.

بجای من امروز

گروه کر شیطان می خواند.

باورم کنید یاران. باورم کنید،

که چه زود دریافتم،

می خواهم شما بدانید؛

شاعرم و تنها

به درد سوختن می خورم

زیرا حقیقت را شاهد بوده ام.

شاعری هستم که می داند

برف سپید است

و خون سرخ.

و سرخ، شقایق کنار راه است

و ساقه کرکدار شقایق سبز.

شاعری که بالاخره او را خواهند کشت

زیرا که هرگز کسی را نکشته است

و چینی عملی بخشش ناپذیر است."

مجتبا کولیوند با زبانی بسیار شیوا خواننده را با جنبه های مختلف زندگی و مبارزه میکوش رادنوتی آشنا می کند و همزمان از سرنوشت تلخ و غم انگیز سایر روشنفکران ضدفاشیسم سخن می گوید.

کتاب شامل بخشی از خاطرات، برگزیده ای از اشعار و عکسهای شاعر می باشد.

متأسفانه مترجم توضیح نداده که آیا اشعار از زبان مادری شاعر به فارسی برگردانده شده یا نه، زیرا قضاوت دقیق در مورد اشعار نه تنها نیاز به دانستن این موضوع دارد بلکه بایستی مجموعه اشعار رادنوتی که توسط همین مترجم به فارسی برگردانده شده است را در اختیار داشت. اما با مروری بر همین مختصر می توان گفت میکوش رادنوتی شاعری بوده که با توانمندی، درد زمانه هولناک خود را فریاد می کرده است.

خواندن این کتاب را به تمامی دوستداران شعر و ادبیات پیشنهاد می کنیم.

"زاینده رود"

آدرس انتشارات اندیشه:

Andische Verlag

Postfach 110805

76058 Karlsruhe - Germany

با ارسال خبر و مطلب نشریه

اتحاد کار

را تقویت کنید

نسل جدید الجزایر با مطالبات دموکراتیک و عدالت طلبانه خود به پا خاسته است!

بحران الجزایر متأسفانه موضوع تازه‌ای نیست. این کشور، لااقل از زمان ابطال انتخابات نیمه تمام مجلس در سال ۱۹۹۱، که طی آن پیروزی "جبهه اسلامی نجات" قطعی به نظر می‌رسید، وارد یک جنگ داخلی اعلام نشده گردید، که حاصل آن هزاران قربانی بویژه در میان مردم بیدفاع، از زن و مرد، پیر و جوان و حتی در بسیاری موارد کودکان خردسال بود.

اگر در سال و یا ماههای اولیه اعلام این جنگ، سرنوشت آتی آن، بویژه جانبداری توده مردم به نفع یکی از دو نیروی اصلی، گروههای مسلح اسلامی و یا ژنرالهایی که قدرت واقعی در کشور را در قبضه خود داشتند، چندان روشن نبود، پس از عریان شدن ماهیت

تبهکارانه اسلامگرایان و خشونت بیحد، و فساد گسترده هیئت حاکم بر الجزایر، مردم این کشور ابتدا به موضع بیطرفی و در سالهای بعد به طرد اسلامگرایان و تمکین در قبال حکومت روی آوردند.

انتخاب عبدالعزیز بوتفلیقه به عنوان چهارمین رئیس جمهوری این دهه بحران، در چنین شرایطی صورت گرفت و وی در جریان آن تلاش کرد تا با وعده اصلاحات و پایان بخشیدن به خشونت و نابسامانیهای موجود در کشور، آغازگر فصل جدیدی در حیات سیاسی و اجتماعی کشور باشد. به همین جهت برخی از ناظرین امور سیاسی این کشور، شتابزده، از تغییراتی خبر می‌دادند که قرار بود "گورباچف الجزایر" به اجراء درآورد.

بوتفلیقه با استفاده از تجربه گذشته خود، زمانی که در پست وزارت امور خارجه قرار داشت، بر روی افکار عمومی بین‌المللی و بهبود مناسبات با برخی از کشورهای خارجی بویژه اروپایی حساب می‌کرد و ضمن برداشتن گامهای معینی در جهت گشایش این مناسبات، در داخل کشور نیز دست به اقداماتی جهت کاهش بحران زد. طرح سیاست "تفاهم ملی" و اعلام عفو عمومی از جانب وی، که آزادی برخی از جریان‌های اسلامگرا و از

جمله عناصری از گروههای مسلح را هم در برمی گرفت، در کوتاه مدت سبب کاهش برخی تنشها و از جمله تضعیف عملیات مسلحانه گردید. هرچند که بنا بر آمارهای غیررسمی در همین دوره نیز حدود دو هزار نفر در الجزایر به قتل رسیده‌اند. اما آنچه منشأ واقعی بحران الجزایر بود و پس از روی کار آمدن عبدالعزیز بوتفلیقه نیز تغییری در آن حاصل نگردید، بحران وخیم اقتصادی و اجتماعییست



که روز بروز رو به تعمیق می‌رود و در شرایط دور نگهداشتن مردم و بویژه نیروهای ترقیخواه و دموکرات از صحنه سیاسی و سرنوشت کشور، بر وخامت اوضاع افزوده شده است.

الجزایر کنونی، شبیه ایران، کشوریست با ترکیبی جوان؛ حدود نصف جمعیت آن زیر بیست و پنج سال سن دارند. بنابراین مانده تنها با الجزایر دوران استقلال روبرو نیستیم، بلکه با همان الجزایری نیز روبرو نیستیم که به هنگام ابطال انتخابات در سال ۱۹۹۹ بود، و اتفاقاً همین نیروی جوان است که این روزها به خیابان می‌ریزد و خواستهای خود را چون آزادی، امنیت، عدالت، حکومت قانون، و نان و کار، فریاد می‌کند.

خواستهایی که خصلتی دموکراتیک و عدالت طلبانه دارند. و این جوانان نیز کمابیش شبیه آنچه در ایران می‌گذرد؛ از اقدامات خشونت‌بار گروههای مذهبی، فساد و جنایت مافیای قدرت و رئیس جمهوری پرحرف اما ناتوان به تنگ آمده‌اند.

اکثریت مخالف، اما خاموش دیروز الجزایر، اگر می‌توانست در زور آزمایی دو جریان مافیایی - حاکمیت و گروههای مسلح اسلامی - حتی در قبال مرگ عزیزانش، ساکت بماند و دندان بر جگر بگذارد، امروز که تمام

آمالهای خود را پایمال شده می‌یابد به مقاومت برمی‌خیزد و اینچنین است که قتل جوانی در یکی از ادارات ژاندارمری، سرآغاز جنبشی می‌گردد که پیامد آن تظاهرات گسترده و سراسری در این کشور است که از ۱۸ آوریل تا به امروز بیوقفه تداوم یافته است.

نسبت به مطالبات، دامنه و نقش نیروهای اجتماعی - سیاسی الجزایر و چشم‌انداز جنبش اخیر، این روزها تحلیلهای مختلفی طرح می‌شود. برخی از مطبوعات خارجی و حتی مطبوعات داخل الجزایر نیز از انقلابی صحبت می‌کنند که این بار نیروی تعیین‌کننده آن اقشار زحمتکش و تحت ستم و با مطالباتی دموکراتیک و ترقیخواهانه، رو به اعتلاست. و دیگرانی از نبود رهبری، عدم تفاهم در صفوف مخالفین و خطراتی که در راه این خیزش اخیر است سخن می‌گویند. در میان این تحلیلها و ارزیابیهای گوناگون، که گاهاً وزن بیطرفی، به دلیل پاره‌ای سیاستها، در آنها گم می‌شود، مبالغه‌هایی نیز وجود دارد. گفتگوی هفته‌نامه فرانسوی زبان (Marianne) با یکی از

هماهنگ‌کنندگان شورای قبایل کیبیلی (قبایلی) را ممکن‌ترین امکانی یافتیم تا از نزدیک بر چگونگی شکل‌گیری جنبش اخیر الجزایر نظری داشته باشیم. دکتر احمد فالی، پزشکی است که در بیمارستان شهر "تیزی اوزو" مشغول به کار است و با حضورش در کمیته هماهنگی شورای قبایل کیبیلی (ARCH) در سازماندهی و هدایت جنبش این منطقه نقش فعالی دارد. این گفتگو در شماره ۲۱۸ نشریه مذکور در تاریخ ۲۵ ژوئن ۲۰۰۱ درج شده است:

"انقلابی است برای جمهوری بیشتر"

ماریان: کمیته هماهنگ‌کننده شما؛ ARCH در خیزش اخیر دارای نفوذ است. نحوه عمل آن چگونه است؟

دکتر فالی: (ARCH) در زبان بربر به معنای یک قبیله بزرگ است. "ارش" زنده‌کننده همبستگی درونی ماست و متشکل است از حدود دوازده نماینده از دهکده‌ها. خود من نماینده منطقه "بن دوالا" هستم؛ ولایت "ماتوب یونس" (یونس خواننده مشهور کیبیلی که چند سال پیش به قتل رسید). من از آوریل گذشته و بعد از مرگ ماسینیس (جوانی که در

hogra هستند. ترمی که به بهترین شکل بیان این وضع کم‌سابقه و غیرقابل قیاس می‌باشد.

ماریان: ولی امروز یا فردا این حرکت می‌بایست راه حل سیاسی بیابد، مناسبات شما با احزاب چیست؟ چه انتظاری از آنها دارید؟
دکتر فالی: در ابتدا جبهه نیروهای سوسیالیست (FFS) و همینطور اجتماع برای فرهنگ و دموکراسی (RCD) محتاط بودند. شاید نگران این بودند که جای آنها گرفته شود. آنها از ما حمایت محدودی به عمل آوردند. البته چهارده ژوئن، به هنگام تظاهرات الجزیره، ما شاهد حمایت نمایندگان دو حزب مذکور در مجلس و کمک به مجروحین بودیم. قطعاً این اقدام آنها مثبت ارزیابی شد و همچنین حمایت آنها از تظاهرات. ولی انتظار ما از آنها این است که پلاتفرم مطالباتی ما را مورد حمایت قرار دهند. چیزی که تاکنون کم‌رنگ بوده است. باید به این مردم کمک کرد و از درد و رنج آنها کاست. آنها رأی‌دهندگان ما هستند! ما به حمایت آنها محتاجیم. ما برای سیستم چند حزبی مبارزه کرده‌ایم و نمی‌خواهیم دوران تک حزبی بازگردد! خود من یکی از بنیانگذاران جنبش فرهنگی بربر در سالهای ۱۹۸۰ بودم و در تأسیس اولین تشکل دفاع از حقوق بشر در کنار سعید سعدی، رئیس اجتماع برای فرهنگ و دموکراسی، مشارکت داشتم.

ماریان: از این که عناصر اسلامگرا از جو خشونت و بحران بهره‌برداری کنند ترسی ندارید؟

دکتر فالی: اسلامگرایی دارای توان و نفوذی نیست و نخواهد بود. اگر جوانان به هنگام تظاهرات نام "حطب" فرمانده یکی از گروههای اسلامگرا را فریاد می‌کردند، به دلیل تعلق و یا همراهی کردن با وی نبود، بلکه به تمسخر گرفتن ژاندارمهاست و گفتن اینکه بجای کشیدن اسلحه به روی ما، اگر قادرید، در مقابل اسلامگرایان بایستید که تا بدین حد از آنها ترس دارید. و در حالی که نمی‌توانید این عناصر مسلح را ریشه‌کن نمائید، ما را مورد هدف قرار می‌دهید که بی‌دفاع هستیم. خیر، آنچه منشأ ترس من می‌تواند باشد، غیر از این است.

در مقابل آنچه می‌تواند در انتظار ما باشد، ما جامعه جهانی را به همبستگی با خود فرامی‌خوانیم.

دیگری بگذارند. هر هفته ما در مکانهای مختلف اجتماع می‌کنیم و هر بار رئیس کمیته هماهنگی قبایل را نمایندگانی عهده‌دار می‌شوند که در دهکده آنها گرد آمده‌ایم. این گردش دوره‌ای ریاست، از جمله ثمرات حوادث اخیر است. چیزی که هرگز پیش از این تصویری از آن نداشتیم. و این تجربه عملی در یک شرایط انقلابیست. ما فقط سخنگوی مردم هستیم. و منتخبین رسمی را قبول نداریم. نمی‌توان هم‌زمان شهردار بود و عضو کمیته هماهنگی. این وضعیت تا زمان دستیابی به خواسته‌های جوانان ادامه خواهد یافت و بیان وضعیتی است فوق‌العاده. در همین زمان که من با شما صحبت می‌کنم "تیزی اوزو" به یک شهر مرده می‌ماند و ما در تلاش مداوم مجروحین. دیروز بیستم ژوئن خشونت به اوج خود رسید. چون امکان رساندن زخمیها به بیمارستان وجود نداشت، ما پرستارانی را به چهارگوشه شهر اعزام داشتیم. نیروهای انتظامی به ساکنین شهر تجاوز کردند، خانه‌ها را به آتش کشیدند و مغازه‌ها را شکسته و خرد کردند. لباس از تن جوانان در خیابان برمی‌کنند. فضای نفرت و خرد کردن. رژیم به اوضاع آشفته احتیاج دارد. هر بار که به نظر می‌رسد آرامش در حال بازگشت است یکی مجدداً آتشی برمی‌افروزد. طبق اطلاعاتی که به ما داده‌اند افرادی سوار با ماشینهای مشکوک در صدد تحریک مردم به سوی خشونت بوده‌اند. می‌خواهند اهداف ما را منحرف نمایند.

ماریان: اصلی‌ترین مطالبه شما چیست؟
دکتر فالی: خارج شدن ژاندارمری از منطقه. شرطی که نمی‌توان از آن گذشت. ژاندارمها پشت جریان دزدی، مواد مخدر و شبکه فحشاء هستند. در منطقه قبیلی آنها هر کاری که بخواهند انجام می‌دهند. ژاندارمری نیروئی است فرانتظامی و عصای رژیم.

ماریان: بوتفلیقه می‌گوید ژاندارمری یکی از "ارکان اساسی دولت" است. بنابراین نمی‌توان پیرامون آن صحبت داشت؟

دکتر فالی: او مطلقاً موضوع را نفهمیده. ما خواهان در هم ریختن اوضاع نیستیم، ما علیه دولت نیستیم، ما به سمت جنگ نمی‌خواهیم برویم، ما علیه جمهوری نیستیم، ما خواهان جمهوری بیشتر می‌باشیم. موقتاً می‌توان ژاندارمری را با نیروی انتظامی دیگری جانشین کرد. آنها یکی از نموده‌های بارز

۱۸ آوریل گذشته در یکی از ادارات ژاندارمری به قتل رسید). همچون سایرین به این جنبش پیوستم. ما مبارزه می‌کنیم تا عدالت تأمین شود. کمیته هماهنگ‌کننده شورای دهکده‌ها متشکل از هفت ولایت می‌باشد. همین کمیته بود که راهپیمائی بزرگ صلح‌طلبانه را (در ۱۴ ژوئن) برگزار کرد و در حال تدارک تظاهراتی دیگر در روز پنج ژوئیه - سالروز استقلال - است.

ماریان: ولی جنبش اخیر به شکل بارزی از مرز منطقه قبیلی فراتر رفته است و تقریباً تمامی کشور را به حرکت درآورد. آیا خارج از منطقه شما، اشکال دیگری از سازماندهی وجود دارد که بتواند خیزش حاضر را هدایت کند؟

دکتر فالی: تا جایی که من اطلاع دارم خیر، به جز در "باتنا"؛ جایی که "جنبش فرهنگی دیگران" (Le MCA) سعی می‌کند اوضاع را در کنترل خود بگیرد. در سایر موارد، فرم و تشکیلات مشخصی ندارد و از همین رو خطر نیز عمل می‌کند. ما تلاش کرده‌ایم و هدف مهم ما این بوده است که بتوانیم خواسته‌های خود را به صورت مشخص بیان نمائیم. خواسته‌هایی که نبود آنها، منشأ برانگیخته شدن خشم و رنج کنونی جوانان ماست. ما پلاتفرمی را تهیه کرده بودیم که قرار بود توسط دو کودک، در روز چهارده ژوئن به عبدالعزیز بوتفلیقه داده شود و این شرایط مهیا نشد و آن اتفاق دردناک به وقوع پیوست. تحریک‌گران در حرکت ما نفوذ کردند. نزدیک به پانصد نفر دستگیر شدند و حدود صد نفر ناپدید. همین که جوانان ما کمی نان و عدالت بیشتر را، آنچه در کشوری ثروتمند چون کشور ما، طلب می‌کنند فوراً بجای وارد گفتگو شدن با آنها، تن عامل خارجی بیرون کشیده می‌شود.

ماریان: ولی مذاکره با کی؟ رئیس جمهور بوتفلیقه گفته است که از این موضوع اطلاعی نداشته است. چرا از جنبشی به این گستردگی، کسی به عنوان رهبر در صحنه نیست و یا مشاهده نمی‌شود؟

دکتر فالی: ما به رهبر احتیاج نداریم. هر باری که کسی در این موقعیت به صحنه آمده تلاش کرده‌اند او را از میدان به در کنند. شما غایب بودن رهبران را به حساب وجود خلأ نگذارید. در حقیقت این یک احتیاط بیشتر است و بدینصورت سرویسهای اطلاعاتی امکان پیدا نمی‌کنند که دست روی یک شهروند و یا

به مناسبت برگزاری کنگره جهانی مخالفت با حکم اعدام در استراسبورگ فرانسه

علیه حکم اعدام

برای نجات جان انسان، در هر گوشه جهان!

شماره ۸۷ تیر ۱۳۸۰

ژوئیه ۲۰۰۱

ETEHADE KAR
JUILLET 2001
VOL 8. NO. 87

بها معادل :

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید:

تماس با روابط عمومی سازمان:

آدرس پستی (جدید):

ETEHADE

B. P. N 351

75625 PARIS CEDEX 13

FRANCE

شماره فاکس ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷-۴۹

شماره تلفن ۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

آدرس پستی الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرسهای سازمان در اروپا:

آدرس آلمان : (جدید)

POSTFACH 290339

50525 KOLN

GERMANY

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا :

E.F.K.I.

P.O.BOX 38555

METROPOLITAN POSTAL

OUTLET

NORTH VANCOUVER,

B.C.

V7M 3N1

CANADA

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefedaian.org

مجازات اعدام به هر دلیلی و برای هر جرم و جنایتی که صادر شود، خود جنایتی دیگر علیه انسان و حق بلامنازع حیات آن است.

منشا وجودی این حکم ضد انسانی، عادات، سنن، و مناسبات بدوی جوامع اولیه انسانی است که در آنها تنها قانون حاکم، قانون خشونت و حقانیت اصحاب زور بوده است. خون در برابر خون، چشم در برابر چشم، اجرای عدالت محسوب می‌گشت و حق حیات انسان، هنوز جز در مقوله انتقام و کینه‌کشی از دیگری، محلی از اعراب نداشت و به راحتی به زیر پا گذاشته می‌شد، تا مگر خونی که ریخته شده است، با خون دیگری پاک شود و یا این که عبرت دیگران، مخالفی بهای مخالفتش را با جان خود بپردازد. در این واقعیت در بسیاری از کشورهای جهان متمدن ما، هنوز هم تغییر چندانی داده نشده است.

تنها در سال گذشته بر طبق آمار رسمی، ۱۴۵۷ نفر در سراسر جهان اعدام شده اند. در این میان، بیش از هزار نفر در چین، ۱۲۳ نفر در عربستان سعودی، ۸۵ نفر در ایالات متحده، ۷۵ نفر در کشور ما و توسط حکومت اسلامی.

صدور حکم اعدام که حکومت اسلامی حاکم بر کشور ما در اعمال آن، در سال گذشته، مقام چهارم را احراز نموده است، نه فقط امر قبیح و غیرانسانی شمرده نمی‌شود، بلکه جزو مقدسات حکومتی و از اصول اولیه محسوب می‌گردد. جمهوری اسلامی در کاربست آن در طول ۲۲ سال گذشته، از هیچ کوتاهی نکرده است و هزاران نفر را تحت عناوین مختلف به جوخه اعدام سپرده و یا در میادین شهرها و در حیاط زندانها به دار کشیده است.

اعمال مجازات اعدام، نشانه عقب ماندگی یک جامعه و بازتاب حضور حس انتقامجویی جوامع بدوی، در قالب سازمانیافته آن، در قوانین و عرف و سننی است که دولت را با تمام نقشی که در جوامع پیچیده امروز دارد، به عامل کینه توزی جمعی علیه فرد ولو خاطی تقلیل می‌دهد.

مجازات اعدام، مثل همه نشانه های دوران ابتدائی تمدن بشری، متعلق به تاریخ است و باید برای همیشه از صحنه زندگی انسان امروز رخت بر بندد. هم اکنون، ۱۰۸ کشور جهان، مجازات اعدام را از قوانین جزائی خود حذف کرده اند. اما هنوز در ۷۶ کشور صدور حکم اعدام مجاز است. هر چند در سالهای اخیر در برخی از این کشورها، مثل ترکیه از ۱۹۸۴، روسیه از سال ۱۹۹۶ و ارمنستان از سال ۱۹۹۱، کسی به جوخه اعدام سپرده نشده است، لیکن کم نیستند کشورهای که صدور و اعمال چنین مجازاتی را می ستایند و به دنبال کشف سموم و وسائل ویژه‌ای برای اجرای آن هستند و یا مثل حکومت اسلامی در کشور ما، به کار بستن روشهای قرون وسطائی مثل گردن زدن و دار زدن در ملاعام را، تجویز می کنند.

کنگره جهانی برای لغو حکم اعدام در استراسبورگ فرانسه، که هم اکنون در جریان است، گام مهمی در مسیر مبارزه با این پدیده باقیمانده از دوران توحش جوامع بشری است. این کنگره که با شرکت صدها تن از شخصیتها و چهره های فرهنگی، سیاسی و فعالین جنبشهای ضد اعدام تشکیل شده است، به همت انجمن فرانسوی " همه باهم علیه اعدام " تدارک و برگزار گردیده و گام مهمی در مبارزه علیه حکم اعدام محسوب می شود.

خواست شرکت کنندگان این کنگره در اعلام یک روز از سال، روز ۳۱ خرداد برابر با ۲۱ ژوئن، به عنوان روز جهانی مبارزه برای لغو مجازات اعدام، خواستی به حق است و تا روزی که هنوز صدور چنین احکامی دفاع می شود، ضرورت چنین روزی برای تقویت همبستگی جهانی در مبارزه علیه اعدام یک ضرورت انکار ناپذیر است.

پشتیبانی از چنین خواستی، وظیفه هر نیروی آزادیخواه و مدافع حق اولیه و انکار ناپذیر زندگی برای هر انسانی، فارغ از چگونگی عمل، عقیده، مرام و اقدام هر فرد است.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲ تیر ۱۳۸۰ / ۱۲ ژوئن ۲۰۰۱